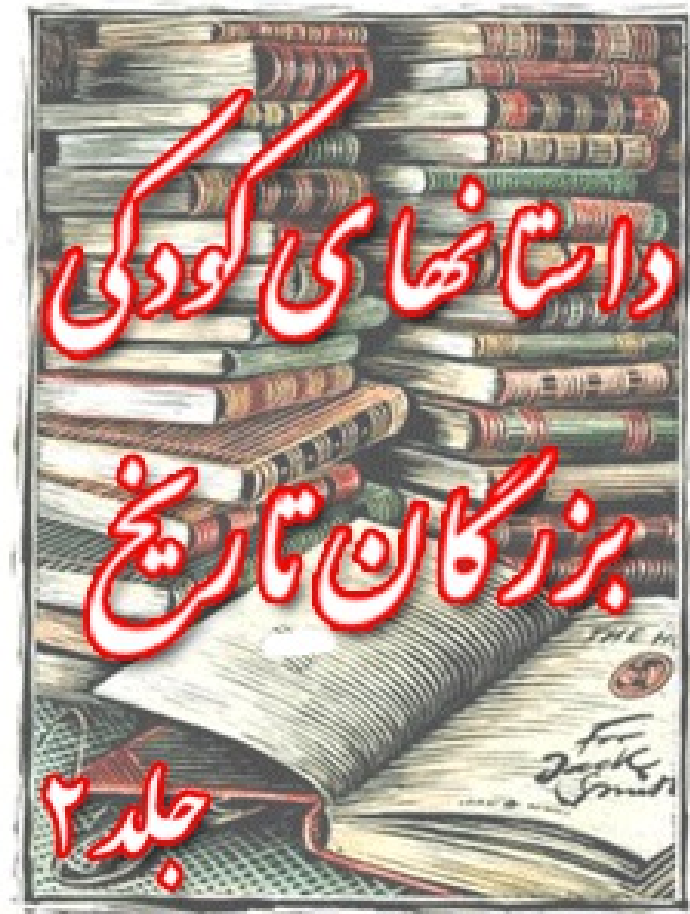


سنة المبعوثين  
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال  
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# داستانهای کودکی بزرگان

نویسنده:

احمد صادقی اردستانی

ناشر چاپی:

مطهر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	داستانهای کودکی بزرگان تاریخ (جلد ۲)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	امام علی (ع)
۱۰	امام محمد تقی (ع)
۱۳	فاطمه زهرا (ع)
۱۴	زینب کبری (ع) - فاطمه (ع) الگوی زن مسلمان ، ص ۱۸۸ - ۹۵ .
۱۵	آیت الله اصفهانی
۱۷	آلبرت اینشتن
۱۸	استاد شحات محمد انور
۱۹	اقبال لاهوری
۲۰	استاد عبدالکریم قریب
۲۲	الکساندر فلمینگ
۲۳	ایندیرا گاندی
۲۴	پاستور
۲۵	پی یر روسو
۲۶	جرجی زیدان
۲۸	جرج جرداق تاریخ آداب اللغة العربیه ، ج ۴ ، ص ۶۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام ، ص ۲۵ .
۲۹	حکیم جلوه
۳۰	حکیم سبزواری
۳۲	رابرت هوک
۳۳	زید بن حارثه

- زید بن ثابت ..... ۳۴
- سید رضا موسوی هندی - اسدالغایه فی معرفه الصحابه ، ج ۲ ، ص ۲۳۳ . ..... ۳۵
- شیخ محمد خیابانی چکامه کوثریه ، ص ۳۷ - ۸؛ القصیده الکوثریه ، ص ۴ - ۲ . ..... ۳۷
- میرزا حسن شیرازی ..... ۳۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۴۰

## داستانهای کودکی بزرگان تاریخ (جلد ۲)

## مشخصات کتاب

سرشناسه: تمنایی حسین عنوان و نام پدیدآور: داستانهای کودکی بزرگان تاریخ (برای نوجوانان و جوانان / احمد صادقی اردستانی [صحیح اقتباس کننده حسین تمنایی مشخصات نشر: تهران نشر مطهر، ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ج ۲ شابک: بها: ۹۰۰ ریال ج ۱) وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب دو جلدی "داستانهای کودکی مردان بزرگ احمد صادقی اردستانی می‌باشد که توسط مولف به زبان ساده برای کودکان و نوجوانان تنظیم شده است عنوان دیگر: داستانهای کودکی مردان بزرگ موضوع: سرگذشتنامه -- مجموعه‌ها -- ادبیات نوجوانان شناسه افزوده: صادقی اردستانی احمد، داستانهای کودکی مردان بزرگ - ۱۳۲۳ رده بندی کنگره: CT۲۰۳/ف۲۸ت۸ رده بندی دیویی: ۹۲۰ [ج ۲/ ۰۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۹

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم مکن ز غصه شکایت، که در طریق ادب - به راحتی نرسید، آنکه زحمتی نکشید حافظ شیرازی اکنون جلد دوم کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ را مطالعه می‌کنیم. کودکی بزرگانی که تاریخساز بوده و هر کدام به نوعی، دنیا را تکان داده و سرگذشتهای جذاب و سرنوشت سازی از خود بجای گذاشته‌اند. در این کتاب داستانهای بزرگانی را مطالعه می‌کنیم، تا ببینیم کودکی آنان چگونه بوده؟ آنان چه کرده‌اند؟ و با چه شیوه‌هایی از یک دهکده کوچک، از یک سرزمین گمنام، از چنگال فقر و تهیدستی، از میان دردهای یتیمی و بی کسی و از کابوس وحشتناک آوارگی و پریشانی، خود را نجات داده و در سایه تلاش و پشتکار و با قدرت دانش و ابتکار خویش، در آسمان تاریخ برای همیشه زنده مانده و درخشان گردیده‌اند. آری، کودکان و نوجوانانی که یک روز مانند سایر همسن و سالهای خود، در مزرعه و دهکده، در بخش و شهر و در مدرسه و کارخانه قدم بر می‌داشتند و زندگی عادی داشتند، اما در روزگار دیگری بخاطر تحصیل و کوشش و ابتکار و خلاقیت خود بجایی رسیدند، که یکی میکرب را کشف نمود و از این ناحیه بزرگترین خدمت را به جامعه بشریت انجام داد، افرادی در فیزیک و شیمی اختراعات و اکتشافات معجزه آسایی پدید آوردند، اشخاصی در علوم دینی مشعلدار هدایت و راهبر زندگی انسانیت شدند، برخی با شعر و ادب خویش، چون خورشید در آسمان تاریخ درخشیدند، جمعی با قدرت علم و قلم، کتابهای عمیق و ماندگار خود غذای فکری سالم برای نسلها فراهم کردند، بعضی با حکمت و فلسفه خویش، فکر و فرهنگ الهی و معنوی را گسترش بخشیدند، و بالاخره تعدادی هم با مبارزه و فداکاری خود توانستند ملت‌هایی را از چنگال بردگی و ستم استعمار نجات داده و به فضای دل‌رای آزادی و امنیت برسانند. باری، در این کتاب هم تعداد بیست و سه داستان و سرگذشت از مردان و زنان مبارز و مجاهد و مخترع و مکتشف و دانشمندانی را می‌خوانیم، که در طی قرن‌ها هر کدام شخصیت بزرگی گردیده و خدمتهای فوق العاده‌ای به جهان انسانیت نموده‌اند. اما باید توجه داشته باشیم، این کتاب در مقایسه با جلد اول آن دو تفاوت دارد: اول: جلد اول کتاب داستانهای کودکی بزرگان تاریخ دارای پنجاه داستان بود، در حالی که این جلد، با تقریباً همان تعداد صفحه، از بیست و سه داستان تشکیل گردیده و در نتیجه، داستانها طولانی‌تر تنظیم شده است. دوم: در جلد اول، داستانها تقریباً بر اساس مراتب تاریخی آورده شده بود، در صورتی که در این جلد، معیار تنظیم داستانها بر پایه حرف اول عنوان آن و ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته است. ولی در این مقدمه، این نکات مهم را هم باید مورد توجه داشته باشیم، که قهرمانهای این داستانها، که به موفقیتها و مقامهای بلند انسانی و اجتماعی دست یافته‌اند، همگان این جهات مشترک را داشته‌اند: ۱- آنان هیچگاه نیروهای جوانی خلاق و سازنده خود را، به

هرز و هدر نداده‌اند. ۲- از ولگردی، هوسرانی، تن پروری، شهوترانی، بی‌عاری و خلافاکاری و کجروی پرهیز جدی داشته‌اند.

۳- آنان استعدادها و شخصیت گرانبه‌ای را با هوسهای زودگذر و با هیچ چیز دیگری مبادله نکرده‌اند. ۴- از لغزیدن دیگران، درس نلغزیدن و از افتادن دیگران، درس خویشتن‌داری و خلاصه از بدبختی دیگران، عبرت و درس خوشبختی آموخته‌اند. ۵- و بالاخره، کوشش و تلاش، دقت و پشتکار، استفاده از فرصت، تحمل رنج ناداری و بیماری، مبارزه با نگرانی و آوارگی و شکستن موانع راه پیروزی، خصلتهایی بوده که برای آنان کامیابی و سربلندی آفریده است. همه این درسها را هم امام علی (ع) در چند جمله بیان نموده است. آن حضرت فرموده: هر کس خویشتن را در وادی لذتها رها سازد، راه بدبختی و انحراف را پیموده است. - غررالْحکَم، ج ۲، ص ۶۴۴؟. هر کس تجربه‌های استوار و محکم بدست آورد، شخصیت خود را از غلتیدن در تباہی‌ها مصون داشته است. - غررالْحکَم، ج ۲، ص ۶۳۲؟. هر کس دوست می‌دارد به مقامهای بلند قدم گذارد، حتما باید خواسته‌های خودسرانه نفسانی خویش را مهار سازد. - غررالْحکَم، ج ۲، ص ۶۹۴؟. هر کس از سرگذشت‌های دیگران عبرت بیاموزد، مثل این است که با گذشتگان تاریخ می‌زیسته است. - غررالْحکَم، ج ۲، ص ۶۸۸؟. هر کس از نردبان ترقی و پیشرفت بالا رود، مورد تعظیم و ستایش همه ملتها قرار می‌گیرد. - غررالْحکَم، ج ۲، ص ۶۶۱؟. به آسمان سعادت، کسی عروج کند که بند بگسلد و بر هوس خروج کند در پایان، یادآوری این نکته هم لازم خواهد بود، که کار تنظیم تعدادی از داستانهای این مجموعه را، فرهنگی خدمتگزار، آقای حسین تمنایی به عهده داشته، که ضمن سپاس، بهبودی و سلامت و موفقیت ایشان را از درگاه خداوند متعال خواستاریم. تهران، ۲۵/۱۲/۱۳۷۲ احمد صادقی اردستانی

### امام علی (ع)

فاطمه دختر اسد با عجله خود را به نزدیک خانه کعبه رسانید و در حالی که دست به دعا برداشته بود، اینطور به راز و نیاز پرداخت: ای خدای من! من به تو ایمان دارم، به همه کتابهای آسمانی و همه پیامبران نیز ایمان دارم، من سخن جدم ابراهیم خلیل را هم تصدیق می‌کنم، او این خانه کهن را به پای داشت، تو را به حق آن که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در شکم من است سوگند می‌دهم وضع زایمان را برایم آسان به گردان. - بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸؟. سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از حمله ابرهه پادشاه یمن با سپاه فیل سوار او به خانه کعبه و مطابق با سال ۶۰۰ میلادی بود، در حالی که نه قبل از آن و نه بعد آن چنین حادثه‌ای رخ نداده بود. حادثه اینست که: وضع زایمان فاطمه در خانه کعبه واقع شده و علی (ع) در خانه خدا به دنیا آمده است.

- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲؟. وقتی کودک به دنیا آمد، پدر او ابوطالب هم از ولادت این کودک به قدری شادمان شد، که دست به دعا برداشت: ای خدای من! ای خدای کعبه و طواف! تو را به حق این کودک که او را پاکی و درستی بخشیده‌ای، سوگند می‌دهم، قبل از آنکه مرگ من فرا برسد، جوانی زیبا و دلدانی او را مشاهده کنم. ابوطالب غیر از علی (ع) سه پسر دیگر هم به نامهای: عقیل، طالب و جعفر داشت، اما تولد آخرین فرزند او برایش شادی و خرسندی فوق العاده‌ای به وجود آورده بود، بدین خاطر برای تولد او جشنها گرفت، شترها قربانی کرد و افراد دسته دسته به خانه‌اش می‌آمدند و به او تبریک و تهنیت می‌گفتند. زندگانی ابوطالب با داشتن چهار پسر و یک دختر به نام هانی طراوت و شکوه زیادی داشت، اما این طراوت و شادابی چندان طولی نکشید و خشکسالی و قحطی که در مکه به وجود آمد، زندگی ابوطالب را هم مانند بسیاری از افراد از لحاظ مادی تحت فشار قرار داد و او که مرد عاقله‌مندی بود، طعم تلخ تنگدستی و کمبود مخارج زندگی را بیش از دیگران می‌چشید. در چنین وضعی حضرت محمد (ص) که سی و هشت ساله بود، و خود هم درد یتیمی و سختی معیشت را به خوبی احساس کرده بود، مشکل زندگی ابوطالب را با عموی دیگر خود عباس بن عبدالمطلب که از ثروتمندان مکه بود، در میان گذاشت و چاره جوئی آن، مورد قبول او هم واقع شد. حضرت محمد (ص) و عباس به اتفاق نزد ابوطالب رفتند، مذاکره انجام



شد، ابوطالب، عقیل و طالب را نزد خود نگاهداشت و عباس، جعفر را انتخاب کرد و علی (ع) را که از همه کوچکتر بود و هفت سال داشت، برای سرپرستی و نگهداری به حضرت محمد (ص) سپرد. علی (ع) خود در این باره می‌گوید: به هنگام کودکی، پیامبر اسلام مرا در دامان خویش پرورش می‌داد، مرا در آغوش خود می‌گرفت، نوازش می‌داد و کنار خود می‌خوابانید، من بوی خوش او را استشمام می‌کردم، او غذا در دهان من می‌گذاشت، او هرگز از من دروغ و خلافی مشاهده نکرد. من پیوسته دنبال او حرکت می‌کردم و از اخلاق و رفتار پسندیده او استفاده می‌بردم. مرا به کارهای نیک وادار می‌ساخت. هر سال هم که به غار حرا؛ می‌رفت جز من کسی او را نمی‌دید و از کارش اطلاعی پیدا نمی‌کرد. البته این در حالی بود که آئین اسلام هنوز در هیچ خانه‌ای وارد نشده بود. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه قاصعه؟. آنگاه که بعثت پیغمبر (ص) واقع شد و اسلام ظهور کرد علی (ع) نه ساله شده بود، در دامن پیامبر پرورش یافته بود و در چنین سن و سالی که خدیجه هسمر پیامبر هم اسلام آورده بود، علی (ع) هم به دامن پرمهر اسلام وارد شد. - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۱۷۸؟. علی (ع) به خود می‌گوید: نور وحی را که به پیامبر (ص) نازل می‌شد من می‌دیدم و بوی دلارای نبوت را احساس می‌کردم. - نهج البلاغه محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه ۱۹۲؟. عقیف کنندی می‌گوید: یک روز برای خریدن عطر و لباس وارد مکه شدم، در مسجد الحرام کنار عباس بن عبدالمطلب که یکی از بازرگانان مکه بود نشسته بودم، خورشید به وسط آسمان نزدیک می‌شد، ناگاه مشاهده کردم مردی که حدود چهل سال داشت وارد مسجد الحرام شد و در حالی که به آسمان نگاهی انداخت، کنار خانه کعبه قرار گرفت، بعد نوجوانی وارد شد و در عقب سر او سمت راستش ایستاد، سپس زنی آمد و عقب سر او سمت چپ قرار گرفت و هر سه نفر به عبادت و نماز مشغول شدند. این صحنه برای من تعجب آور و تماشائی بود، از عباس پرسیدم این مرد کیست؟ من امروز چیز تازه‌ای می‌بینم! عباس گفت: این مرد برادرزاده من محمد بن عبدالله و آن پسر علی بن ابیطالب پسر برادر من و آن زن هم خدیجه هسمر محمد (ص) است. محمد (ص) عقیده دارد آئینی را از جانب خداوند آورده است و تاکنون در زیر این آسمان همین سه نفر طرفدار و پیرو این آئین هستند. عظمت و ارزش این آئین هم برای آنان به قدری است، که آن را از همه خزینه‌های کسری و قیصر برای خود بالاتر می‌دانند. البته عقیف کنندی خود هم بعد مسلمان شد، اما پیوسته افسوس می‌خورد که اگر من هم از همان روز اسلام آورده بودم، پس از علی بن ابیطالب (ع) دومین مرد مسلمان محسوب می‌شدم. - الاستیعاب ج ۳، ص ۱۶۴ و ۱۲۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۳ و ۲۲۱؟. به هر حال پیغمبر (ص) دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (ع) روز سه‌شنبه به او ایمان آورد و پیوسته برای ترویج اسلام در کنار رسول همان مآخذ؟. خدا قرار داشت، فداکاری‌ها کرد، و جانفشانی‌ها نمود. باری، علی (ع) از هفت سالگی تحت سرپرستی و تربیت پیامبر قرار گرفته بود، اولین مردی است که در نه سالگی اسلام آورد و به همراه رسول خدا در مسجد الحرام نماز جماعت خواند. او از ظهور اسلام در مکه پیوسته همراه و همراز پیغمبر بود، پس از هجرت به مدینه هم برادر و یاور پاکبخته رسول خدا بود و در همه صحنه‌ها و جنگهای تبلیغی و دفاعی پیامبر حضور داشت. امام علی (ع) در جنگهای: بدر، احد، خندق، خیبر و سایر جنگها به غیر از جنگ تبوک - که جانشین آن حضرت در مدینه گردید - شرکت داشت و عموماً فرمانده و پرچمدار سپاه اسلام محسوب می‌گردید، شجاعتها به خرج داد و پیروزی‌ها برای اسلام بدست آورد. آری، علی (ع) که از کودکی یاری اسلام را عهده دار شده بود، در همه مدت بیست و سه سال نبوت در کنار پیامبر و همدوش او بود، برای حفظ اسلام و گسترش تعالیم زندگی ساز این آئین مقدس نهایت خلوص و فداکاری را از خود نشان داد و همه سختی‌ها و مشکلات طاقت فرسا را تحمل نمود و همیشه طرفدار حق و درستی بود و هیچگاه از اجرای عدالت و انسانیت غفلت نداشت. به همین جهت پیامبر اسلام درباره او فرموده است: علی (ع) همراه حق است و حق هم همراه علی (ع) است، هر جا حق وجود دارد، علی (ع) هم آنجا حضور دارد، هر کس هم از علی (ع) اطاعت کند، از حق پیروی کرده است. - فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۱۰؟. موضوع خلافت و جانشینی علی (ع) از پیامبر (ص) هم، از همان روزهای

آغازین گسترش اسلام روشن بود، زیرا در سال سوم بعثت که آیه قرآن نازل شد: ای پیامبر! خویشان نزدیکتر خود را بیم بده و به اسلام دعوت کن رسول خدا در چند نوبت قوم و خویشان خود را در مجلسی دعوت سوره شعراء، آیه ۲۶؟ نمود و مسئله رسالت خویش و لزوم اطاعت از خود را اعلام داشت و اضافه کرد: هر کس از شما در این راه مرا کمک دهد، او برادر من وصی من و خلیفه من در بین شما می باشد. علی (ع) می گوید، من آن روز از همه کوچکتر بودم، برخاستم و دعوت پیامبر (ص) را پذیرفتم، آن حضرت هم گردن مرا به دست گرفت و فرمود: ان هذا افخی و وصیی و خلیفتنی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا. - تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۷؛ ارشاد مفید، ص ۱۱؟. اما کار موضوع خلافتی که از آن روز مشخص شده بود، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) به جایی کشید که علی (ع) در اثر شرایط نامساعد اجتماعی از حق مسلم خود محروم گردید و روز سه شنبه ۲۳ ذی حجه سال ۳۵ هجرت ناچار پست خلافت را عهده دار گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱؟. پس از خلافت هم جوامع اسلامی از قبل، دارای آنچنان آشفتگی و پریشانی شده بود، که به جای اینکه علی (ع) بتواند آبهای رفته را به جوی بازگرداند و احکام اسلام را در جامعه پیاده کند، متأسفانه مدت حدود پنج سال حکومت خویش گرفتار جنگهای داخلی، جمل، صفین و نهروان گردید، و با پایان یافتن نسبی آخرین جنگ، به وسیله یکی از عناصر حزب خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مضروب گردید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۲۱۱؟. آری، امام علی (ع) مظهر عدالت و انسانیت کامل، همانطور که پیامبر (ص) نیز از قبل اعلام داشته بود، به دست شقاوتمندترین افراد، نوزدهم رمضان در مسجد کوفه به هنگام ادای نماز صبح با شمشیر مضروب شد و پس از سه روز بیماری و معالجه، سرانجام بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت، به ۶۳ سالگی شربت شهادت نوشید. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ ارشاد مفید، ص ۱۷؟.

### امام محمد تقی (ع)

حضرت امام محمد تقی (ع) در سال ۱۹۵ هجری قمری از دامن پاک مادری به نام سبیکه تویبه در شهر مدینه دیده به جهان گشود. از او ان کودکی و طفولیت، بین امام جواد (ع) و کودکان هم سن و سالش تفاوت زیادی به چشم می خورد. هوش سرشار و ذکاوت فوق العاده و اندیشه بلندش، او را چنان می نمود، که گویی تجربه و گذران عمری را بر چهره دارد. خواسته هایش به خواسته های کودکان نمی ماند و با سن کمی که داشت، به قدرت و قوت یک مرد دنیا دیده و معجز سخن می گفت! آن گاه که حدود چهار سال از عمرش می گذشت، در حضور پدرش حضرت رضا (ع) سر بر آسمان برداشت و در فکر و اندیشه عمیقی فرو رفت، پدر علت را جويا شد و کودک خردسال چنین پاسخ داد: به خاطر مظلومیت مادرم حضرت فاطمه زهرا (ع) نگرانم و در فکر انتقام و مجازات تجاوزگران هستم! و زمانی که گروهی از کودکان نزد حضرت رضا (ع) آمدند و از او خواستند که محمد تقی فرزند خردسالش با آنان بازی کند، کودک چنین بیان داشت: ما برای بازی آفریده نشده ایم و فلسفه زندگی، بازی و سرگرمی نیست، بلکه ما رسالت و هدف مهم تری در پیش داریم! امام محمد تقی (ع) حدود هشت سال داشت که پدر بزرگوارش به دست مامون خلیفه عباسی مسموم شد و به شهادت رسید و بر اساس دلائل فراوانی، این کودک خردسال جانشین پدر شد و با عنایت خداوندی امامت و رهبری امت اسلامی را بر عهده گرفت. حضرت پس از شهادت پدرش، به مسجد رسول الله (ص) رفت و بر بالای پله اول منبر پیامبر (ص) قرار گرفت و اولین سخنرانی دوران امامت خود را ایراد کرد. مردی از اهل مدینه از مطرفی روایت می کند: وقتی حضرت امام رضا (ع) به شهادت رسید، من چهار هزار درهم از او طلب کار بودم و جز من و او کسی از این موضوع اطلاعی نداشت. فردای آن روز حضرت جواد (ع) فردی را به دنبال فرستاد، هنگامی که به حضورش رسیدم فرمود: پدرم از دنیا رفته و تو از او چهار هزار درهم طلب کار هستی! گفتم همین طور است. آن گاه حضرت جواد (ع) سجاده ای را که روی آن نشسته بود، بالا زد و پول هایی را که زیر آن بود، تحویل من داد، وقتی که شمارش کردم، دقیقاً چهار هزار درهم بود!! امام

جواد (ع) نه سال و چند ماه بیشتر نداشت، که مامون تصمیم گرفت، دختر خود ام الفضل را به عقد امام جواد (ع) در آورد، تا هم در مقابل مردم تظاهر به دوستی با امام (ع) کرده باشد و هم با این ازدواج، در حقیقت جاسوسی همیشگی بر امام (ع) گماشته باشد، تا این که کلیه حرکات و نقشه‌های امام (ع) را علیه حکومت در نطفه خفه کند. معمولاً-رسم است از خانواده پسر به خواستگاری دختر می‌روند، اما برخلاف ازدواج‌های عادی، مامون بر اساس مصالح و مسائل سیاسی، امام جواد (ع) را برای ازدواج با ام الفضل انتخاب کرد. بنی عباس و به خصوص قوم و خویش‌های نزدیک مامون با این ازدواج سخت مخالفت می‌کردند و سن کم امام جواد (ع) را بهانه قرار می‌دادند، علاوه بر این به طور صریح می‌گفتند: ما بیم داریم که به وسیله امام جواد (ع) خلافتی که در اختیار ما قرار گرفته است، از دست ما و خاندان ما بیرون برود و لباس عزت و عظمتی که بر تن ما پوشانده شده، از پیکرمان خارج شود! ولی مامون بر این کار اصرار می‌ورزید و سماجت می‌کرد و این ازدواج را برای مهار کردن حرکت‌های انقلابی و در نتیجه حفظ موقعیت و مقام خود مفید می‌دانست و از طرفی مامون با نزدیک شدن با امام جواد (ع) در نظر داشت، از نفوذ معنوی امام جلوگیری نماید و با این ازدواج، جمعیت فراوان سادات علوی و هاشمی را ساکت کند و گرنه اصولاً حکام بنی عباس، با روح و فرهنگ امامت و خاندان پیامبر (ص) هیچ گونه سازش و توافقی نداشتند و اگر می‌بینیم که از ابتداء اقدام به قتل آن‌ها نمی‌نمودند، به خاطر آن بود که این کار را به صلاح و مصلحت خود نمی‌دیدند، و گرنه خلفاء عباسی به هیچ وجه تحمل دیدن آن مردان پاک را نداشتند. از سوی دیگر، ازدواج امام جواد (ع) با دختر خلیفه، برای پیروان آن حضرت مورد تامل بود که: آیا امام جواد (ع) به این ازدواج راضی است؟ چگونه امام (ع) می‌تواند با دختری ازدواج کند، که دست پدرش، به خون امام رضا (ع) آلوده است؟ و اصولاً- این ازدواج با مقام عظیم ولایت و امامت چگونه سازش دارد؟ و چه عواقبی را به دنبال خواهد داشت؟ مامون علماء و دانشمندان بغداد را دعوت کرد و یک جلسه بحث و مآزره علمی تشکیل داد. در این جلسه بساطی مفصل گسترده، سپس امام جواد (ع) را نزد خود فرا خواند، امام (ع) بی‌باکانه بر مسندی که کنار مامون پهن کرده بودند نشست، آن‌گاه یحیی بن اکثم قاضی القضاة روی خود را به طرف مامون کرد و چنین گفت: علماء بغداد از این که در محضر خلیفه با حضرت جواد (ع) آشنا می‌شوند، بسیار خوشحالند و این موهبت خلیفه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنند، اکنون اگر اجازه دهید و حضرت جواد (ع) عنایت فرمایند، مسئله‌ای را مطرح نمائیم و پیرامون آن بحث کنیم. مامون مزورانه مکثی کرد و به امام (ع) گفت: فدایت شوم، می‌شنوی که قاضی القضاة چه تقاضایی دارد؟ امام (ع) فرمود: برای شنیدن و پاسخ گفتن آماده‌ام! علماء مجلس از تسلط امام (ع) و روح با عظمتش به شگفتی آمدند. یحیی بن اکثم گمان کرد که امام (ع) در عین عجز و ناتوانی خود را کنترل می‌کند. با این فکر لبخندی پیروزمندانه بر لب آورد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، فردی که به خاطر انجام مناسک حج، احرام بسته است و شرعاً محرم شده، صیدی را به قتل رسانده است، با چنین وضعی تکلیف او چیست؟ و چگونه این خطا را جبران نماید؟ امام (ع) پاسخ داد: باید ابتدا شخصیت این فرد محرم را شناخت که: آیا این یخستین بار بود که چنین گناهی را مرتکب می‌شد و یا گناهی مکرر انجام داده بود؟ آیا او از عمل خویش پشیمان شده و یا هم چنان در گناه خود اصرار داشت؟ آیا کشتن صید در شب بود یا در روز؟ آیا آن شخص برای عمره محرم شده بود یا حج؟ باید دانست که آن صید از چه نوعی بوده، از چهار پایان غیر پرنده بود و یا پرنده‌گان؟ آیا صید از حیوانات کوچک بود یا بزرگ؟ و... یحیی بن اکثم که انتظار چنین پیش‌آمدی را نداشت و پیش‌بینی نمی‌کرد، که سوال او، دوازده سوال دیگر در پی داشته باشد، یک باره از سخن باز ماند! او که با طرح یک سوال فقهی در صدد تحقیر امام جواد (ع) بر آمده بود، ناگهان خود را در گردابی از سوالات گیج‌کننده یافت و زبانش سست و عجزش آشکار گشت. دیگران هم از جواب عاجز ماندند و بدین ترتیب برتری علمی امام جواد (ع) در سن کودکی بر همه علماء و دانشمندان حاضر در جلسه نمایان شد. بعد از این مناظره بود، که مامون در مورد ازدواج امام جواد (ع) با ام الفضل بیشتر پافشاری و اصرار کرد و بالاخره این ازدواج سیاسی از سوی امام جواد (ع) پذیرفته شد. امام (ع) با توجه به شرائط موجود، این ازدواج را به

مصلحت جامعه اسلامی و خیر و صلاح سادات بنی هاشم تشخیص داد و به آن تن داد. مراسم ازدواج در خورشان خلیفه برگزار گردید، امام ناهمگونی این ازدواج برای ام الفضل و به خصوص برای امام (ع) زندگی آرام و لذت بخشی را به دنبال نداشت و سرانجام هم به تلخی و ناکامی انجامید. در عین حال این ازدواج نتوانست، نفوذ معنوی امام (ع) را که بر دلها و جانها حاکمیت داشت، از حرکت و گسترش باز دارد و امام جواد (ع) در مدت امامت خود به وظائف خویش عمل کرد و رسالت الهی و دینی خود را انجام داد. با این که امام (ع) در چنگال مامون و بعد از او معتصم بسر می برد، لیکن تا جایی که امکان داشت روابط خود را با یاران و اصحاب در سراسر کشورهای اسلامی حفظ و مستحکم می نمود و رسالت خود را با پیام به وسیله اشخاص مطمئن و یا توسط نامه انجام می داد و شیعیان را در مسائل و مشکلات راهنمایی و ارشاد می کرد. عقائد، احکام و اخلاق را برای مردم بیان می فرمود و این معارف درخشان اسلامی را به آنان انتقال می داد. در طول هفده سال امامت، دهها اصحاب با ایمان پرورش داد و به طور مستقیم و غیر مستقیم با دانشمندان بزرگ و پیروان راستین اسلام در ممالک مختلف ارتباط داشت. امام جواد (ع) گرچه داماد مامون خلیفه مقتدر عباسی بود، اما زندگی ساده ای داشت و به دور از تشریفات ظاهری و خود باختگی در برابر مظاهر فریبنده دنیا، ساده و بی آلایش و زاهدانه زندگی می کرد. امام (ع) با موقوفات مدینه که در اختیارش بود، مستمندان را کمک می نمود و گویا بخاطر همین سخاوتمندی های ارزشمندش، به جواد یعنی با سخاوت لقب یافت. روزی از روزها، دزدی را نزد معتصم خلیفه عباسی آوردند تا حد سرقت را بر او جاری کنند و دستش را قطع نمایند. معتصم، فقیهان و علماء و بزرگان را حاضر کرد و از آنان خواست، تا نظر خود را در نحوه اجراء حد و چگونگی قطع کردن دست دزد بگویند. ابن ابی داوود که رئیس فقهاء و قاضی القضاة و عالم درباری بود گفت: باید دستش را از مچ قطع کنند و دلیل آورد، که همه علماء اینطور گفته اند! حاضران گفته او را تایید کردند. عالم دیگری گفت: باید دست او را از ساعد قطع کنند، چنان که در وضو هم بایستی تات ساعد شسته شود. معتصم رو کرد به امام جواد (ع) و بی اختیار گفت: فدایت شوم، تو در این مورد چه می گوئی؟ امام جواد (ع) فرمود: از این موضوع در گذر و مرا معاف دار! معتصم گفت: تو را به خدا قسم می دهم، نظر خودت را بگو. امام جواد (ع) فرمود: حال که مرا قسم دادی، نظرم را می گویم، که اینها همه در بیان سنت پیامبر (ص) خطا گفتند، بلکه باید دست دزد را از بند انگشتان قطع کرد و کف دست و ساعد نباید قطع گردد. معتصم گفت: دلیل این حکم چیست؟ امام (ع) فرمود: برای اینکه پیامبر (ص) فرموده است، هفت موضع جایگاه سجده است، از جمله دو کف دست. حال اگر دست دزد را از مچ یا از ساعد قطع کنند، جایگاه سجده او قطع شده است، در حالی که در قرآن می خوانیم: ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. - سوره جن، آیه ۱۸. جایگاه سجده ها از خداست و چیزی که مخصوص خداست تصرف نمی گردد و نباید قطع شود. معتصم که با استدلال فقهاء و علماء آشنایی داشت از لطافت و استحکام گفتار امام جواد (ع) در شگفت شد و دستور داد، دست دزد را از بند انگشتها قطع کردند. ابن ابی داوود بسیار در غضب شد و رنگش سیاه گردید و در حالی که به خودش ناسزا می داد گفت: ای کاش مرده بودم و گفتار و استدلال قوی و محکم حضرت جواد کم سن و سال را، در این جلسه رسمی حکومتی نمی شنیدم! بعدها ابن ابی داوود نزد معتصم علیه امام جواد (ع) سخن چینی بسیار کرد و شکست فتوای خود را در آن جلسه رسمی، شکست حکومت و خلیفه تلقی نمود و معتصم و درباریان را به قتل امام (ع) تحریک کرد! از سوی دیگر ام الفضل همسر امام (ع) نازا بود و شاید مصلحت الهی ایجاب می کرد، که از دامن زنی از دودمان مامون خلیفه ستمگر و مستبد عباسی، نسل امامت ادامه نیابد. لذا امام جواد (ع) با بانویی از خاندان عمار یاسر به نام سمانه ازدواج کرد. این کار موجب خشم و ناراحتی شدید ام الفضل گردید، تا جایی که نزد معتصم آمد و او نیز خلیفه را برای قتل امام (ع) تحریک کرد. بالاخره این تحریکات در معتصم که خود نیز قلبا با امام (ع) دشمن بود، تاثیر نمود و فرمان قتل او را صادر کرد و در پی این تصمیم با غذای آلوده به سم کشنده، امام (ع) را مسموم کردند و آن حضرت روز سه شنبه آخر ماه ذی قعدة سال ۲۲۰ هجری قمری در سن بیست و پنج سالگی به شهادت رسید. پیکر مطهر امام جواد

(ع) در قبرستان قریش بغداد در کنار قبر امام هفتم (ع) یعنی کاظمین کنونی دفن گردید. - روزنامه کیهان، ۱۴/۱۰/۱۳۷۲، ص ۶ و مجله زن روز، شماره ۴/۱۴۴۰ دی ماه ۱۳۷۲، مقاله‌های مولف؟.

### فاطمه زهرا (ع)

روز جمعه بیستم جمادی الثانی، پنج سال بعد از بعثت پیغمبر (ص) فاطمه (ع) دختر بزرگوار آن حضرت، از دامن خدیجه (ع) اولین زن مسلمان، در مکه چشم به جهان گشود. روزهای کودکی فاطمه (ع) با آشوبها و کارشکنی‌های دشمنان اسلام بر ضد پیغمبر (ص) می‌گذشت، اما در مقابل وضع خانوادگی این کودک نونهال سرشار از مهر و محبت و صفا و صمیمیت بود و دختر محمد (ص) و خدیجه (ع) نیز چون مشعل نورانی، به فضای زندگی، فروغ بیشتری می‌بخشید و این دختر در سایه پدر و مادری فداکار به رشد و پیشرفت خود ادامه می‌داد. فاطمه (ع) به هفت سالگی رسیده بود، که نخست ابوطالب عموی پیامبر (ص) و بعد از سه روز خدیجه مادر فاطمه (ع) چشم از جهان فرو بستند و این کودک خردسال، با درد یتیمی و به غم از دست دادن مادر مبتلا گردید. اذیتها و کارشکنی‌های دشمنان بی باک علیه پیامبر (ص) ادامه می‌یابد و فاطمه (ع) بخشی از ناراحتی‌ها و سسختی‌های پدر را با دو چشم خود مشاهده می‌کند، اما رسول خدا پس از سیزده سال ارشاد و هدایت مردم، ناچار می‌شود از مکه به مدینه هجرت کند. پیامبر به مدینه هجرت کرد، و طبق دستور او علی (ع) سه روز در مکه باقی ماند تا امامت‌های مردم را که نزد رسول خدا سپرده بودند، به آنان بازگرداند، آن گاه علی (ع) مادر خود، فاطمه، دختر زبیر بن عبدالمطلب و فاطمه دختر محمد (ص) را که حدود ده سال داشت، همراه خود هجرت داد و به سلامت به مدینه رسانید. وضع زندگی فاطمه (ع) در مدینه در کنار پدر، از مکه بهتر گردیده بود، او دیگر به حدود ۱۲ سالگی رسیده و طبق دستور اسلام می‌بایست همسر هم انتخاب کند. از آن طرف علی (ع) که از شش سالگی در خانه پیغمبر (ص) بزرگ شده، برای خواستگاری فاطمه (ع) قاصد فرستاد و با موافقت پیغمبر (ص) و انتخاب خود فاطمه (ع) میان او و علی (ع) که حدود بیست و یک سال داشت، ازدواج برقرار گردید. البته علی (ع) از مال و ثروت دنیا، دارایی چندانی نداشت، اما از لحاظ معنویت و فضائل انسانی در جامعه آن روز و امروز غیر از پیغمبر (ص) کسی به پایه او نرسیده است و شوهر فاطمه (ع) چنین شخصیتی است. به هر حال زندگی مشترک علی و فاطمه (ع) همراه با سختی‌ها و تنگدستی‌ها آغاز گردید ولی ایمان و آرمانهای بلندی که آنان به آن می‌اندیشیدند، هرگونه رنج و سختی را تحت الشعاع قرار می‌داد و آنان زندگی خویش را بر اساس ایمان و عقیده ادامه می‌دادند. فاطمه (ع) را پیامبر اسلام، برترین زنان جهان نامیده و محصول زندگی این بانوی بزرگ پنج فرزند بنامهای حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن بوده است. نخستین مسئولیت مهم زندگی کوتاه فاطمه (ع) تربیت فرزندان خود بود، که البته فرزند پنجم او در اثر هجوم ماموران حکومت به خانه‌اش، برای بیعت گرفتن از علی (ع) ساقط شد و جان خود را از دست داد. اما فرزندان دیگر را با کمال مراقبت تربیت و بزرگ نمود، ولی در سال دهم هجرت که پیامبر اسلام وفات یافت، غیر از وظائف معمول زندگی، شرائطی پیش آمد، که فاطمه هیجده ساله در طی مدت آخر عمر خود ناچار به یک سلسله اقدامات اجتماعی به عنوان دفاع از اسلام و امامت دست زد و به دنیای سیاست و مقابله با حرکت‌های ناصالح وارد گردید. فاطمه (ع) شرائط اجتماعی پیش آمده پس از رحلت پیامبر (ص) را بر خلاف نظر آن حضرت و مقررات و مصالح اسلام می‌دانست و در نتیجه نارضائی و مخالفت خود را با وضع موجود، به خاطر دفاع از اسلام و حق امامت علی (ع) بدین صورت عملی نمود: ۱- در حالی که تعدادی از بانوان با شخصیت قریش او را همراهی می‌کردند، در مسجد مدینه حضور یافت و در مقابل خلیفه و انبوه جمعیت یک سخنرانی عمیق و محکومگرانه ایراد نمود. ۲- چندین بار کنار مرقد مقدس پیغمبر اسلام رفت و با اشک و آه و ناله‌های دردناک خشم و فریاد مظلومیت اسلام را به گوش دیگران رسانید. ۳- آن گاه که زنان قریش در بستر بیماری به دیدنش رفتند، در میان آنان خطابه‌ای ایراد کرد و آنان و جامعه را متوجه انحراف در مسیر خلافت اسلامی نمود و آنان

را به راه خیر و صلاح دعوت کرد. سرانجام فاطمه‌ای که از روزهای اول کودکی خود، در کورانهای سخت زندگی پرورش یافته بود، پس از یک عمر کوتاه حدود هیجده ساله، هفتاد و پنج روز پس از وفات پیغمبر (ص) سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت، در مدینه چشم از جهان فرو بست و با یک دنیا سرفرازی و عظمت، در مسجد پیامبر (ص) یا در قبرستان بقیع در آغوش خاک خفت.

### زینب کبری (ع) - فاطمه (ع) الگوی زن مسلمان، ص ۱۸۸ - ۹۵؟.

پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجرت، مطابق با سال ۶۲۷ میلادی، زینب (ع) سومین فرزند علی (ع) و فاطمه (ع) در مدینه چشم به جهان گشود. اسم این دختر را پیغمبر (ص) انتخاب کرد، زیرا می‌خواست بدین وسیله یاد دختر بزرگ خود را که به این نام مرسوم بود و در هجوم دشمنان جان خود را از دست داده بود، زنده بدارد. معنی این نام هم معنی بلند و زیبایی است و زینب یعنی زینت پدر. یعنی، کسی که وجود او، فکر و فرهنگ او، اخلاق و شخصیت او، و خلاصه رفتار و اعمال او سبب زینت و افتخار و سربلندی پدر می‌گردد. پدر زینب امام علی (ع) شخص دوم اسلام است، و مادر او فاطمه (ع) هم - همانطور که مطالعه کردیم - از نظر ایمان و شخصیت دینی در نظر پیامبر (ص) بلندمقامترین زن عالم و بانوی برگزیده بهشتی است. عایشه همسر پیامبر (ص) درباره فاطمه (ع) گفته است: من هرگز کسی را که از فاطمه (ع) راستگوتر و درست رفتارتر باشد ندیده‌ام، غیر از پدر او محمد (ص). ریشه خانوادگی زینب (ع) در تاریخ بشریت، داستان فوق العاده‌ای دارد، او نوه پیامبر (ص) و خدیجه است، و در آغوش پدر و مادری چون علی (ع) و فاطمه (ع) و در کنار برادرانی مثل حسن و حسین (ع) پرورش یافته است. زینب (ع) هنوز شش سال تمام نداشت که خواب عجیبی دید و آن را برای پیغمبر (ص) تعریف کرد. در آن خواب اسراری درباره وضع آینده و حوادث بعد از وفات رسول خدا نهفته بود و پیامبر (ص) آن را برای نوه خردسال خود تفسیر کرد. در همان مدت کوتاه که زینب با جد خود رسول خدا همزیستی داشت، با توجه به هوش و استعداد نیرومندش از راهنمایی‌ها و اخلاق و رفتار شخصیت اول اسلام استفاده کرد. پس از وفات پیغمبر (ص) تا مدت ۷۵ روز هم که سایه مادرش فاطمه را به سر داشت، در آغوش مهربان و تربیت آفرین او، درسهای فراوانی برای یک زندگی سعادت‌مندانه فراگرفت. روزگار زینب در کنار مادر، همراه با وقایع و حوادث تلخی بوده است. او گریه‌ها و فریادهای مظلومانه و حق طلبانه مادر را مشاهده می‌کند، او وضع بسیار ناگواری را که به تصاحب حق امامت علی (ع) انجامیده بود احساس می‌کرد و رنج می‌برد. و آنچه بر غمهای او می‌افزود، از دست دادن مادر جوانش با مرگ مظلومانه بود. مرگ مادر زینب (ع) برای او خیلی دردناک و فرساینده بود، بطوری که وی ناراحتی خود را از آن حادثه بزرگ با این عبارات بیان کرده است: ای رسول خدا! ای جد بزرگوار من! واقعا امروز ترا از دست داده‌ام، زیرا پس از تو، دیگر تنها یادگار ترا هم نخواهم دید! روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شد، اما احترام و مراقبتهای علی (ع) از دختر نوجوان خود زینب (ع) شکوه و جلال بیشتری می‌گرفت. تاریخ نوشته است: هرگاه زینب (ع) می‌خواست به زیارت مرقد جد خود رسول خدا برود، حسن و حسین دو برادر او از دو طرف او حرکت می‌کردند و خواهر را با احترام زیاد به زیارت می‌بردند. قبل از آن هم علی (ع) کسی را مامور می‌کرد تا چراغ حرم را خاموش کند، تا مبادا کسی که در تاریکی قرار دارد چشمش به صورت زینب (ع) بیفتد! در روزگار علی (ع) زینب (ع) دیگر بزرگ شده بود و با عبدالله جعفر پسرعموی خود، که ده سال از او کمتر سن داشت ازدواج کرد. ثمره این ازدواج پنج فرزند به نامهای: علی، محمد، عباس، عون و ام کلثوم بود. امام علی (ع) سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ۳۵ هجرت عهده دار مقام بلند امامت گردید و پس از مدتی طبق مصالحی، مرکز حکومت اسلامی را از مدینه به کوفه انتقال داد، از آن پس زینب (ع) را در حالی که همسر و فرزند هم دارد، در کوفه مشاهده می‌کنیم، که در سایه امامت پدر برای زنان کوفه درس و تفسیر قرآن تشکیل می‌دهد. در مدت حدود پنج سال خلافت امام علی (ع) زینب در کوفه زندگی می‌کند، و با

خدمات آموزشی و فرهنگی و مساعدتهای مالی و امدادی خویش به مردم و مستمندان کمکهای شایان و چشمگیری می نماید و پس از شهادت امام علی (ع) در سال چهارم هجرت تا پس از شش ماهی که از مدت خلافت جانشین علی (ع) یعنی امام حسن (ع) می گذشت، زینب در کوفه اقامت داشت، اما پس از پذیرش مصالحه پیشنهادی معاویه از سوی امام حسن (ع) آن حضرت با سایر اعضاء خانواده خود و از جمله زینب (ع) و فرزنداناش به مدینه بازگشت کردند. اکنون سال چهل و یک هجری است و زینب (ع) تا مدت حیات برادرش امام حسن (ع) که تا سال پنجاه هجری ادامه داشت و نیز تا سال شصت هجری که برادر دیگرش حسین (ع) منصب امامت را عهده دار شد و در مدینه می زیست زینب (ع) هم در کنار برادر حضور داشت و از همان سال که حسین (ع) قیام اسلامی خود را بر ضد امویان آغاز کرد و مدینه را به سوی عراق ترک گفت، زینب (ع) نیز به عنوان شریک و معاون قیام به همراه حسین (ع) حرکت کرد. این مسافرت زینب (ع) که از بیست و هشتم ماه رجب سال شصت هجری آغاز شده بود، تا وقتی که پس از فاجعه کربلا وی به مدینه بازگشت، حدود شش ماه طول کشید. اما این مدت برای زینب (ع) به اندازه سالها رنج و فرسودگی به همراه داشت و از طرف دیگر این بانوی بزرگ، مبارزه ها و فداکاری های بی نظیری صورت داد. به حسب ظاهر چنین بود، که پس از فاجعه کربلا و شهید شدن حسین و یارانش، دشمن زینب (ع) و سایر دختران علی (ع) و بازماندگان حسین (ع) را به اسارت خویش درآورده بود، اما زینب (ع) توانست از این موقعیت حداکثر استفاده را نموده و سخنرانی های عمیقی در بازار کوفه و مجامع عمومی شام به دفاع از حق حسین (ع) و افشاگری مهمی علیه یزید و همکاران او انجام دهد. آری، زینب (ع) تقریباً نصف عمر خود را در مسافرت های انقلابی و مبارزاتی گذرانید، با علم و دانش و سخنرانی های عالمانه خود، فریب خوردگان و غفلت زدگان را بیدار کرد، برای حمایت از امامت و دین خداوند فداکاری های بی نظیری انجام داد، هر کجا امام حسین (ع) رفت او را همراهی نمود، و هر کجا هم نام حسین و عاشورا و دلاوری ها و پایمردی های حسین (ع) به زبان جاری می گردد، نام و یاد زینب (ع) نیز همراه آن برقرار است. سرانجام این بانوی قهرمان اسلام، چهاردهم ماه رجب سال ۶۲ هجری، در حالیکه پنجاه و هفت سال عمر پرمارت، اما سراسر مبارزه و عظمت را پشت سر گذاشته بود، با یک دنیا افتخار و سربلندی از جهان چشم فرو بست. - سرگذشت کامل حضرت زینب (ع) را در کتاب زینب قهرمان دختر علی (ع) تالیف دیگر این نویسنده، مطالعه نمایید؟.

### آیت الله اصفهانی

سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در دهکده مدیسه واقع در جنوب غربی فلاورجان اصفهان به دنیا آمد و زیر نظر مستقیم پدرش نشو و نما کرد. بیش از چهارده سال نداشت که نزد پدر رفت و تقاضا کرد تا به او اجازه دهد درس دینی و حوزه های بخواند. پدر مخالفت کرد و گفت: اگر چنین کاری را انجام دهی، من عهده دار مخارج زندگی و تحصیل تو نمی شوم! سید ابوالحسن که عشق به تحصیل، در جانش جوانه زده بود، مودبانه گفت: اشکالی ندارد، شما فقط اجازه بدهید، بقیه اش را خودم بر عهده می گیرم! سید ابوالحسن پس از کسب اجازه از پدر، به قصد ادامه تحصیل به اصفهان که در آن زمان یکی از حوزه های مهم علمی شیعه بود، عزیمت نمود و در حجره ای در زاویه مدرسه صدر اصفهان سکونت گزید و مشغول تحصیل علوم دینی شد. ایام زمستان فرا رسید، در حالی که سید ابوالحسن نه فرشی داشت و نه چراغی! شبی از شبها پدرش به اصفهان مسافرت کرد و برای دیدن فرزندش، به مدرسه صدر رفت و با آن وضع رقت بار و نابهنجار سید ابوالحسن مواجه گردید. پدر با زبان ملامت آمیز گفت: نگفتم طلبه نشو، طلبگی گرسنگی دارد، محرومیت دارد و... سخنان پدر بر قلب کوچک و پاک و باصفای سید ابوالحسن تاثیر کرد و سید دگرگون شد، آن گاه به طرف قبله ایستاد و حضرت امام زمان (عج) را مخاطب قرار داد و گفت: ای امام زمان (عج)! عنایتی کن، تا نگویند که ما آقا نداریم! چند دقیقه نگذشته بود، که درب مدرسه را زدند، فراش درب را باز کرد و معلوم شد، یک نفر با سید ابوالحسن کار دارد. سید ابوالحسن شخصی را دید، پنج ریال به او داد و گفت:

یک شمع هم در طاقچه اطاق است، آن را روشن کن، تا نگویند شما آقا ندارید! سید ابوالحسن در طول دوران تحصیل از نظر مالی، سخت در مضیقه بود، به طوری که بعد از خواندن کتابی، ناچار می شد آن را بفروشد و از پول فروش آن کتاب بعدی را تهیه کند. اما فقر و تنگدستی مانع از ادامه تحصیل او نشد و او با تحمل مشکلات، تحصیلات خود را با عشق و علاقه زیادی دنبال کرد. با اینکه سید ابوالحسن خودش با سختی و تهیدستی زندگی می کرد، دیگران را بر خود ترجیح می داد. روزی برای تأمین مخارج ضروری زندگی، لحاف خود را برای فروش به لحافدوز سپرده بود، مردی که فوق العاده مستحق و بینوا بود، به سید ابوالحسن مراجعه کرد و وضع زندگی و مشکلات زیاد خود را برایش شرح داد. سید ابوالحسن فرمود: نزد لحافدوز برو و پول لحاف را بگیر، زیرا تو از من محتاج تری! سید ابوالحسن اصفهانی درسهای سطوح عالی و نزد جمعی از بزرگان و استادان در اصفهان آموخت و در سال ۱۳۰۷ برای ادامه تحصیل، عازم نجف اشرف گردید. در نجف از محضر علماء حوزه علمیه نجف بهره برد و طولی نکشید که به درجه اجتهاد رسید و به نشر فرهنگی اسلامی و پرورش شاگردان همت گماشت. استعمار انگلیس که در آن زمان، در صحنه بین المللی به صورت یک غول وحشتناک درآمده و دنیا را در مقابل خود، به زانو درآورده بود، به بهانه حفظ پایگاههای خود در عراق، به این کشور اسلامی لشکر کشید و آن را به اشغال نظامی خود درآورد. کار به جایی رسید، که رشید عالی نخست وزیر عراق فرار کرد و ابتداء به ایران و سپس به مصر رفت. امیر عبدالله، دای ملک فیصل و نوری سعید به اردن پناهنده شدند. در سال ۱۳۴۱ هجری قمری انتخابات فرمایشی برای ملک فیصل انجام شد، که اعتراض جمعی از علماء و شخصیت های علمی و مذهبی را به دنبال داشت و از سوی آنها انتخابات تحریم گردید. آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در این رابطه اعلامیه ای صادر کرد. اما حاکمان مستبد عراق، این شخصیت بزرگ را همراه با جمعی از فقهاء حوزه علمیه کربلا و نجف به ایران تبعید کردند. آیت الله اصفهانی طی استقبال باشکوه مردم، وارد حوزه علمیه قم شد و فعالیت های سیاسی و مذهبی خود را در ایران دنبال کرد. پس از یازده ماه، حکومت عراق بر اثر فشار مردم و روحانیون با نفوذ مجبور شد، در تصمیم خود تجدید نظر کند و علماء تبعیدی را در هیجدهم رمضان سال ۱۳۴۲ به عراق بازگردانید. در سال ۱۳۴۶ حاج آقا نورالله نجفی و حدود سیصد نفر از طلاب و فضلاء آگاه و مردم اصفهان، به منظور اعتراض به خودکامگی های رضاخان پهلوی به قم مهاجرت کردند و قیام سراسری تمام کشور را فرا گرفت. آیت الله اصفهانی که در عراق بود و از شخصیت های ممتاز و معتبر محسوب می شد، از قیام مردم و روحانیون علیه رضاخان، حمایت های زیادی نمود. در سال ۱۳۵۵ پس از وفات شیخ عبدالکریم حائری در قم و آیت الله میرزا حسین نائینی در نجف، زعامت بلامنازع آیت الله اصفهانی در اغلب مناطق اسلامی مسلم گردید و او به عنوان مجتهد اعلم، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت. یکی از صفات برجسته آیت الله اصفهانی صبر و بردباری حیرت انگیز او بود. آیت الله شهید مصطفی خمینی نقل کرده است: من هیچ کس را صبورتر از آیت الله اصفهانی نمی شناسم زیرا این مرجع عالیقدر شیعه، در کوران مبارزاتش علیه سیاست های ظالمانه انگلیس، در یک روز پر همهمه به نماز ایستاد و هزاران نفر از مومنین در صف های بهم فشرده ایستادند و مثل همیشه به او اقتداء کردند. از جمله فرزندش آیت الله زاده اصفهانی نیز در صف اول نماز و پشت سر پدر به نماز ایستاد. نماز گزاران رکعت دوم نماز را می خواندند و در حال سجده بودند، که ناگهان فریادی بلند شد که: فرزند آقا را کشتند!! بلافاصله صف های نماز از هم پاشید و نماز برهم خورد، ولی آیت الله اصفهانی، هم چنان نماز خود را ادامه داد و آن را به پایان رسانید. بعد از سلام آخر نماز سر را برگردانید و با منظره هولناکی روبرو شد. او دید سر فرزند دلبندهش گوش تا گوش بریده شده و بدنش در خون غوطه ور است!! آیت الله اصفهانی با دیدن شهادت ناگهانی فرزندش فقط سه بار گفت: لا اله الا الله... و با شهادت حیرت انگیزی با این مصیبت دردناک، صبورانه برخورد نمود و هرگز قطره اشکی در سوک فرزند عزیزش، بر گونه هایش نغلطید و از این مهم تر، قاتل فرزند را که خائنی به نام علی اردهالی بود، عفو نمود. از این عالم ربانی تالیفات ارزشمند و شاگردان فراوانی به یادگار مانده است، که هر کدام به نوبه خود در ادامه نشر فرهنگ اسلامی تاثیر زیادی داشته و دارند. آیت الله



سید ابوالحسن اصفهانی روز دوشنبه نهم ذی حجه سال ۱۳۶۵ هجری قمری در کاظمین دیده از جهان فرو بست. هنگامی که جسد پاک او را به صحن علوی آوردند، آیت الله کاشف الغطاء خطاب به پیکر مطهرش چنین گفت: ای نزول یافته در جوار پروردگار عالمیان چنین سعادت بر تو گوارا باد! چه زندگی سعادت‌مندان و رحلت پسندیده‌ای داشتی! زندگی تو، آن گونه با تدبیر و حسن سیاست توام بود که علماء گذشته را در بوته فراموشی قرار دادی و بقیه را به رنج افکندی. گویی که تو دو بار به دنیا آمده بودی، یک بار برای کسب تجربه و درایت و بار دیگر برای بکار بستن آن! - مجله نور علم، شماره ۲۸، مهرماه ۱۳۶۷، ص ۱۱۲.

## آلبرت اینشتن

آلبرت اینشتن بزرگ‌ترین فیزیک دان، متفکر و فیلسوف جهان، روز چهاردهم مارس سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر اولم واقع در ایالت دورتمبرک آلمان از یک پدر و مادر یهودی متولد شد. آلبرت اینشتن کودکی کناره گیر، محبوب و فکور بود و از آغاز زندگی میل داشت تنها باشد و بیندیشد. هنگامی که همبازی‌های کوچکش، در جنگل‌های اطراف مشغول بازی بودند، آلبرت به تنهایی در باغچه پدرش بسر می‌برد و آوازه‌های کوتاهی را که خود تصنیف کرده بود، زمزمه می‌نمود. وقتی آلبرت به پنج سالگی رسید، پدرش یک قطب نما را به او نشان داد، آلبرت وقتی دید عقربه قطب نما حرکت می‌کند، تعجب کرد و در فکر فرو رفت، که چه نیروی مرموزی عقربه را به حرکت در می‌آورد؟ این شگفتی و تعجب، بعدها در برابر هر یک از مظاهر طبیعت، برای آلبرت ظاهر می‌شد! آلبرت در پانزده سالگی، در مونیخ به مدرسه رفت. او به آموزش علوم و دروس رسمی اعتناء زیادی نداشت. هنگامی که همشاگردی‌هایش، تازه اعداد اعشاری را یاد می‌گرفتند، آلبرت در ریاضیات و محاسبات، در سطح بسیار عالی سیر و سلوک می‌کرد. در سال ۱۸۹۴ خانواده اینشتن به ایتالیا مهاجرت کردند و او مدت شش ماه، مدرسه را ترک نمود و کتاب‌های درسی را کنار گذاشت و به مطالعه ادبیات پرداخت، اما در نهایت دید، برای ورود به دانشگاه، چاره‌ای ندارد و باید درس بخواند. آلبرت اینشتن پس از چندی به سوئیس رفت و در مدرسه دارالفنون زوریخ ثبت نام کرد. در سال ۱۹۰۰ که وی در آستانه بیست و یک سالگی بود، دکترا در رشته فلسفه دریافت کرد و به تدریس فیزیک و ریاضیات در دانشگاه مشغول شد. وی در سن بیست و دو سالگی، بر اثر مشکلات مادی زندگی، به عنوان عضو اداره ثبت اختراعات مشغول بکار گردید، اما لحظه‌ای از پژوهش‌های علمی باز نمی‌ایستاد و اوقات فراغت خود را به تحقیق و مطالعه می‌پرداخت. مطالعه تجارب آلبرت میکس آمریکائی، او را سخت به فکر و اندیشه مشغول کرد و در سن بیست و شش سالگی تئوری خود را در مورد نسبیت منتشر کرد. این تئوری که به تئوری نسبیت اینشتن معروف می‌باشد و کمتر کسی است، که قادر باشد، آن را به طور کامل درک نماید، آلبرت اینشتن را مشهور نمود. اما آوازه شهرت برای او مایه دردسر بود، زیرا آلبرت علاقه‌ای به شهرت نداشت و گمنامی را بر آن ترجیح می‌داد. در سال ۱۹۱۳ دانشگاه‌های زوریخ، پراگ و برلن او را برای تدریس دعوت کردند و به خدمت در آموزش و گسترش علم گماردند. در سال ۱۹۱۶ با رفاه مادی که برای او ایجاد کردند، از آلبرت اینشتن خواستند که تمام وقت و نیروی خود را صرف پژوهش‌های علمی نماید. با ادامه کارهای تحقیقاتی و علمی، اینشتن در سال ۱۹۲۱ به عضویت انجمن پادشاهی لندن انتخاب شد و در همین سال موفق به دریافت جایزه نوبل، در رشته فیزیک گردید و در انجمن‌ها و محافل علمی و پژوهشی، به عنوان نابغه زمان شهرت یافت، به طوری که دانشگاه‌های ژنو، منچستر، روستوک و بریستون و... کرسی‌های تدریس را در اختیارش گذاشتند و با ارائه دکترای افتخاری، به عنوان استاد، او را دعوت به کار نمودند. هنگام جنگ جهانی دوم آدولف هیتلر صدراعظم دیکتاتور آلمان از آلبرت اینشتن دعوت کرد، که به آلمان برود، اما اینشتن نپذیرفت، هیتلر ناراحت شد و برای کسی که آلبرت اینشتن را به قتل برساند و سر او را بیاورد، بیست هزار مارک جایزه تعیین کرد. در سال ۱۹۳۳ به واسطه روحیه ضد یهودی که در آلمان هیتلری حکمفرما بود، آلبرت اینشتن از اروپا مهاجرت کرد و به آمریکا رفت و ظاهراً به تبعیت دولت آمریکا درآمد و در دانشگاه پرستون به مطالعه

تحقیق و پژوهش پرداخت. نظریات آلبرت اینشتن در مورد نسبیت، در ابتداء سخت و مشکل می نمود، ولی هرچه بیشتر زمان گذشت، دانشمندان به عمق اندیشه و فکر فوق العاده اینشتن بیشتر پی بردند. آلبرت اینشتن نتایج فرضیه نسبیت خود را در محاسبه قوه جاذبه و نجوم بکار برد، تا آنجا که توانست بیشتر از نیوتن، به تحقیقات در این رشته کمک نماید. کشف انرژی اتمی و مطالعه در مورد حرکت ذرات حرارت، که آلبرت اینشتن آن را حرکت برونیان نامیده است و هم چنین قانون تشعشع و سنجش نور و اثرات فتو الکتریک، از دیگر کارهای مهم اینشتن بود. نظریات و تحقیقات اینشتن، انقلاب عظیمی در طرز تفکر علمی بشر بوجود آورد. او تنها به علوم طبیعی و ریاضیات نمی پرداخت، بلکه علاوه بر فعالیت های پژوهشی در رشته فیزیک، یک موسیقی دان زبردست هم بود. آلبرت اینشتن در کارهای سیاسی به خصوص مسائل زیونیسیم نیز فعالیت داشت. بسیار علاقمند بود، که معلم شود، تا مجبور نگردد، در مبارزات زندگی که یکی را به جان دیگری می اندازد، شرکت کند. آلبرت اینشتن از لحاظ حمایت از صلح نیز به نوع بشر خدمت کرد و در جامعه ملل اول، عضو کمیته مخصوص مطالعه جهت تحریم کامل جنگ بود. نام این اندیشمند بزرگ در اعصار آینده، نه تنها به مناسبت نظریات و اکتشافات او در اتم و الکترون مورد تقدیر قرار می گیرد، بلکه تلاش و کوشش این مرد بزرگ، در راه برقراری صلح بین ملل جهان نیز موجب شد، که نامش هرگز فراموش نگردد. آلبرت اینشتن در سال های آخر عمرش، مرتب زمزمه می کرد که: آیا این جهان چیست؟ آیا به حل معمای وجود موفق می شوم؟ و... بنا به پیشنهاد دانشمندان، آلبرت اینشتن قبول کرد که پس از مرگ، مغزش در اختیار علماء و محققین قرار گیرد. روز هیجدهم آوریل سال ۱۹۵۵ میلادی، آلبرت اینشتن در سن هفتاد و شش سالگی به علت بیماری و تصلب شرائین در آمریکا بدرود حیات گفت و بر اساس وصیت خودش، هیچ تشییع جنازه ای برایش بعمل نیامد. حادثه مرگ این دانشمند توانا، ضایعه غیرقابل جبران و از هر جهت تاسف آور بود و شاید سال های سال بگذرد تا بشریت با اینشتن دیگری روبرو شود. - ۳۳۳ چهره درخشان، ج ۱، ص ۱۰۳.

### استاد شحات محمد انور

استاد شحات محمد انور در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی، در روستای کفر وزیر در مصر به دنیا آمد. سه ماهه بود، که پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی دایی خود قرار گرفت. دایی وی که از علاقمندان و حافظان قرآن بود، از همان دوران طفولیت محمد انور، در تربیت و تعلیم او جدیت زیادی نمود. محمد انور از سه سالگی، حفظ کردن قرآن را شروع کرد و در سن نه سالگی تمام قرآن را حفظ کرد، سپس نزد استادان فن تلاوت قرآن رفت و علم تجوید قرآن را به خوبی آموخت. از سن دوازده سالگی تلاوت قرآن کریم را در مجالس و محافل و هم چنین در مناسبت های مختلف آغاز کرد و با توجه به صوت زیبا و گرمی که در قرائت قرآن داشت به زودی شهرت یافت. محمد انور تحصیلات خود را تا سال دوم دانشگاه الازهر مصر ادامه داد. هنگامی که یکی از مدرسین دانشگاه صوت گرم و حزین او را شنید، مشتاق تلاوت قرآن محمد انور شود و شیفته و مجذوب او گردید و به او گفت: به جای ادامه تحصیل در دانشگاه، بهتر است که در رشته قرآن کار کرد. بیست و هفت سال داشت که وارد صدا و سیمای مصر شد و تلاوت قرآن کریم را در رادیو و تلویزیون آغاز کرد. در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی، بنا به تقاضای استاد عبدالباسط ریاست انجمن قاریان مصر، به عضویت هیات رئیسه این انجمن منصوب گردید و تاکنون نیز در این مسئولیت فعالیت دارد. استاد شحات محمد انور از کشورهای زیادی از جمله ابوظبی، ایران، نیجریه، قطر، اوگاندا و مالدیو دیدن کرده و به تلاوت قرآن مجید مبادرت نموده است. او در سال ۱۳۶۹ و سال ۱۳۷۰ شمسی دو بار به کشور اسلامی ایران مسافرت کرد و با قرائت قرآن مجید و صوت گرم و زیبایی خود، شور و نشاط خاصی به محافل قرآن ایران بخشید. در دومین مسافرتش به ایران هنگامی که از او سوال شد: بهترین و موثرترین سبک و روش تلاوت قرآن کریم، برای جلب شنوندگان کدام شیوه است؟ پاسخ داد: بهترین سبک و

روش تلاوت قرآن کریم، رعایت تقوای الهی است، زیرا تقوای الهی در قاری قرآن می تواند قلب و دل شنوندگان را تسخیر نماید. امام علی (ع) درباره تاثیر سازنده تقوی فرموده است: تقوای الهی سبب درمان بیماریهای دلهای شماسست، تقوی کوری دلها را شفا می بخشد و بیماریهای جسمها را مداوا می گرداند. تقوی آلودگیهای درونی را برطرف می کند و باطن را به صلاح و سلامت می رساند. تقوی پرده های ظلماتی را از جلو چشمها کنار می زند و به انسان بینش و بصیرت می دهد و نیز تقوی پریشانی و آشفتگی و اضطراب را از جان و روان انسان می زداید و به جای آن نورانیت و آرامش جایگزین می نماید. - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۴. استاد شحات در مسافرت به ایران وقتی قاریان جوان را در اطراف خود مشاهده کرد، از این صحنه زیبا و امیدوار کننده احساس شادمانی نمود و برای پیشرفت و کامیابی آنان دعای خیر کرد. - زندگینامه قاریان مشهور جهان، ص ۸۳؟.

## اقبال لاهوری

دوران کودکی محمد اقبال لاهوری، شاعر، فیلسوف، متفکر و از بنیان کشور بزرگ پاکستان، دوران پرفراز و نشیب و بس آموزنده ای است. او روز جمعه سوم ذی قعدة سال ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ میلادی به هنگام اذان صبح در شهر سیالکوت در یک خانه کوچک یک طبقه ای، در اطاق کوچکی که فقط نور کم رنگ شمعی آن را روشن می کرد، چشم به جهان گشود. اقبال دو ساله بود که متوجه شدند چشم راستش ضعیف است، در آن زمان او آن قدر کودک بود، که نمی دانست و نمی فهمید چشمش سالم نیست، بدین جهت پزشکان تصمیم گرفتند از چشم او خون بگیرند. زمانیکه وی دوران دانشجویی خود را می گذرانید عینک می زد، خود می گفت: چشم من در دو سالگی ضایع شد! اقبال چهار سال و چهار ماه داشت که پدرش شیخ نور محمد او را به مکتب مولانا غلام حسن سپرد و او آموزش قرآن را در مکتب و مسجد می آموخت، شبها درسهای خود را در خانه کوچک و فقیرانه ای که در اطاقهای آن برقی وجود نداشت، در پرتو نور شمع می خواند و به خاطر می سپرد. یک روز مولانا سید میر حسین به آموزشگاه رفت، وقتی اقبال کوچولو را مشغول درس خواندن دید، پیشانی گشاده و قیافه معصوم و موهای خاکستری این کودک او را سخت تحت تاثیر قرار داد و از استاد او خواست غیر از آموزشهای دینی، آن کودک را با آموزش علوم جدید هم آشنا کند که با موافقت پدر اقبال استاد او را به آموختن ادبیات فارسی، اردو و عربی وادار نمود. اقبال بسیار باهوش و زیرک بود و آموزش این دوره را تقریباً به مدت سه سال به پایان رسانید در عین حالی که با درآمد کمی که از مغازه پدر به دست می آورد، زندگی ساده ای را سپری می کرد. پدر اقبال مغازه کلاه و نقاب دوزی و چادردوزی داشت، اما وقتی خرج روزانه خود را در می آورد، در مجالس علماء و دانشمندان شرکت می کرد و همراه آنان به مناجات و عبادت خداوند می پرداخت. اضافه بر این کتابهای: فتوحات مکیه و فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی را می خواند. اقبال می گوید: از سن چهار سالگی گوشهای من با اسم و تعلیمات این کتابها آشنا شد و مدتها تدریس هر دو کتاب در خانه ما ادامه داشت، ولی در ابتدای کودکی همه این مسائل از قدرت فهم من بیشتر بود. با این وجود در این مجالس درس شرکت می کردم، اما وقتی به زبان عربی آشنایی پیدا کردم، قدرت و فهم من اضافه شد و بر اثر پیشرفت در علم و تجربه شوق و شناخت من بیشتر گردید. او در سال ۱۸۸۴ میلادی به پنجاب رفت و تحت تعلیم استادانی که اعتقاد و ایمان عمیقی داشتند و عاشق قرآن و حفظ آن بودند، آموزش زبان فارسی، عربی، ادبیات اردو، علم و حکمت را ادامه داد و در تهذیب نفس و فضائل اخلاقی دارای رتبه بلندی شد. قبلاً اشاره کردیم فضای خانواده اقبال یک فضای معنوی بود، پدر او هم هر گاه می خواست فرزند خود را به عملی وادار سازد، یا از کار ناپسندی منع کند، از آیات قرآن و رفتار پیغمبر (ص) برای وی می خواند وقتی هم اقبال از زبان پدر آیه ای از قرآن یا حدیثی را می شنید، بدون کوچکترین ناراحتی آن را می پذیرفت و آرامش خاطر می یافت. بدین جهت اقبال هشت نه ساله خود هر روز صبح تلاوت قرآن می کرد، پدر هم وقتی او را در این حال می دید می گفت: وقتی فرصت پیدا کردم به تو یک مطلب مهمی را خواهم گفت. مطلب

مهمی را که پدر به اقبال کوچک گفت، این بود: پسر! وقتی قرآن تلاوت می کنی، فکر تو این باشد که قرآن بر تو نازل شده است، یعنی خدا خودش با تو سخن می گوید. یک وقت دیگر هم پدرش به او گفته بود: آن زحمتی که برای آموزش تو کشیدم باید پاداش آن را بگیرم. پاداش من اینست که به اسلام خدمت کنی. اقبال می گوید: من خواسته پدرم را پیوسته در نظر داشتم، آن را در اشعار خود هم می آوردم، شهرت شاعری من هم گسترش می یافت، من برای نوجوانان سرود اسلامی می نگاشتم و آنان با شوق و ذوق این اشعار را می خواندند و حفظ می کردند. وقتی هم پدرم در بستر بیماری بود برای دیدنش رفتم و از او پرسیدم: پدرجان! آیا به آن پیمانی را که برای خدمت به اسلام با تو بسته بودم، وفا کرده ام؟ پدر در حالی که در بستر مرگ قرار داشت، گواهی داد که پاداش زحمات او را داده ام. اقبال در رشته فلسفه دانشگاه لاهور ثبت نام کرد و از درس سر توماس آرنلد بهره مند گردید. و دوره فوق لیسانس را در سال ۱۸۹۹ در رشته فلسفه با احراز رتبه اول در دانشگاه پنجاب به پایان برد و پس از اتمام تحصیلات در آن دانشگاه، در رشته های تاریخ و فلسفه و علوم، به استادی برگزیده شد. او مدت دوازده سال در دانشگاه لاهور در رشته تاریخ و اقتصاد و فلسفه تدریس می کرد، در هفته هیجده ساعت تدریس داشت و کتابهای زیر را هم تالیف و ترجمه نمود:

۱- نظریه توحید مطلق، نوشته شیخ عبدالکریم جبلی، ترجمه به زبان انگلیسی. ۲- ترجمه و تلخیص کتاب پولتیکان آکانومی از واکر به زبان اردو. ۳- ترجمه و تلخیص کتاب ارلی پلانیتینس اثر استیس به زبان اردو. ۴- علم الاقتصاد، به زبان اردو. اقبال در سال ۱۹۰۵ به تشویق پرفسور سر توماس آرنلد به انگلستان مسافرت کرد و در دانشگاه کمبریج به فراگرفتن فلسفه مشغول شد و رساله دکترای خود را به نام سیر فلسفه در ایران به زبان انگلیسی تهیه کرد. در سال ۱۹۰۸ از دانشگاه مونیخ برای نوشتن آن رساله، درجه دکترای فلسفه دریافت کرد و همان سال به کشور خود بازگشت. محمد اقبال چندین سال رئیس دانشکده مطالعات شرقی و مدیر گروه آموزشی فلسفه در دانشگاه پنجاب بود، در عین حال به کار و کالت دادگستری می پرداخت. اما محیط نابسامان زندگی، اختلافها و کشمکشها و همچنین علاقه به آزادی او را به شرکت در کارهای سیاسی کشانید، در سال ۱۹۲۸ به عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد، و در سال ۱۹۳۲ در کنفرانسی که در لندن برای بنیان گذاری قانون اساسی شبه قاره هند و پاکستان ترتیب داده شده بود شرکت نمود. او در نویسندگی و شاعری استعداد فوق العاده ای داشت و آثار منظومش به زبانهای فارسی و اردو، آثار جاویدان و کم نظیری است. زیرا وی روی اعتماد به نفس و بازگشت به هویت اسلامی همه مسلمانان جهان تاکید فراوان داشت. آثار منظوم علامه محمد اقبال، به فارسی عبارتند از: ۱- اسرار خودی ۲- رموز بیخودی ۳- پیام شرق ۴- زبور عجم ۵- جاویدنامه ۶- مسافر ۷- چه باید کرد؟ آثار او به زبان اردو عبارت است از: ۱- بانگ درا ۲- خضر راه ۳- طلوع اسلام ۴- بال جبرئیل ۵- ضرب کلیم ۶- شکوه ۷- جواب شکوه ۸- سیر فلک ۹- ارمغان حجاز به فارسی و اردو. کتاب عمیق و فلسفی دیگر علامه اقبال احیای فکر دینی در اسلام است، که در سال ۱۹۳۰ در لاهور به چاپ رسیده و در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی توسط دکتر احمد آرام، به فارسی ترجمه شده است. اقبال مدتی را هم در آلمان به سر برد و در سال ۱۹۲۳ کتاب پیام شرق را در جواب کتای دیوان غربی گوته شاعر آلمانی سروده است. اگر چه علامه محمد اقبال لاهوری به ایران نیامده بود، اما اشعار و دیوان ارزشمند او که در ایران هم به چاپ رسیده، از فصاحت و بلاغت و مفاهیم بلند اسلامی برخوردار است. اقبال در سال ۱۹۳۳ از افغانستان دیدن کرد و مزار حکیم سنائی را زیارت نمود، چهارم دسامبر ۱۹۳۳ از دانشگاه پنجاب درجه دکترای افتخاری گرفت. اما در سال ۱۹۳۴ به گلودرد مبتلا شد، در سال ۱۹۳۸ به تنگی نفس و ضعف قلب دچار گردید و سرانجام این دانشمند بزرگ، که به راستی احیاگر سترک فکر دینی در مشرق زمین بود، بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸، مطابق با ساعت پنج صبح پنجشنبه بیستم ماه صفر ۱۳۵۷ هجری قمری، در ۶۱ سالگی با عزت و سربلندی درخشانی، در پاکستان چشم از جهان فرو بست. - زندگینامه محمد اقبال لاهوری، ص ۱۷۲ - ۱۱۳؛ احیای فکر دینی در اسلام، صفحه شش؛ از بهار تا شهریاری، ج ۱، ص ۱۹۸.

استاد عبدالکریم قریب، نویسنده، محقق و زمین شناس معروف به سال ۱۲۹۱ هجری شمسی در جنوب تهران چشم به جهان گشود. او می گوید، دو ساله بودم که پدرم از کارهای دولتی بازنشسته شد و ما با وسیله حمل و نقل آن روز که عبارت از قاطر یا شتر بود، و روی آنها پالکی می بستند به وطن اصلی خود گرگان بازگشت کردیم. این مسافرت از تهران تا وطن، چهار روز تا قم سه روز تا گرگان جمعا به مدت هفت روز طول کشید. پدر من با علوم قدیمی و ادبیات فارسی کاملا آشنا، بود شعر می سرود و خط زیبایی هم داشت و از سن شش سالگی آموزش و تعلیم مرا به عهده گرفت. بدین ترتیب هر روز صبح نزد پدر به تحصیل می پرداختم، پس از فرا گرفتن الفبا و خواندن و نوشتن، به خواندن کتابهای عم جزء، ترسل، گلستان، بوستان، نصاب، صرف میر، امثله، صرف و نحو، مقامات حمیدی و کتاب حکیم مومن پرداختم. دوازده ساله بودم که به سال ۱۳۰۴ پدرم را از دست دادم و پس از فروش خانه و باغ و اثاثیه های منزل، من و مادرم در سال ۱۳۰۶ به تهران آمدم و در خیابان سقاباشی برای سکونت خانه کوچکی اجاره کردیم و من در مدرسه صفوی که میان دروازه دولاب و دروازه دوشان قرار داشت مشغول تحصیل شدم. درسهای آن روز دبستان عبارت بود از انشاء فارسی، عربی، ریاضیات، دستور زبان فارسی و خواندن کتاب فرائد الادب که من چون شاگرد اول کلاس بودم مبصر کلاس هم شدم. هفده ساله بودم که دوره ابتدایی پایان یافت. و در سال ۱۳۰۷ وارد دبیرستان علمیه شدم. من هر سال شاگرد اول کلاس بودم، به ویژه در درسهای ریاضی، فیزیک و شیمی خیلی کار می کردم و مسلط بودم. در دوران دبیرستان معمولا درس می خوانم و اهل بازی نبودم، البته روزهای جمعه با دوستان برای کوه نوردی به قله توچال می رفتیم، ولی روزانه سه ساعت صبح و دو ساعت بعد از ظهر در دبیرستان بودیم. وقتی به خانه هم می آمدم درسهای روز بعد را مطالعه و آماده می کردم و تا ساعت هشت و نه شب به مطالعه اشتغال داشتم، شب زود می خوابیدم، ساعت پنج صبح بیدار می شدم و بعد از انجام ورزش و خواندن نماز، صبحانه می خوردم و ساعت شش صبح آماده کار و رفتن بیرون از خانه می شدم. در سال ۱۳۱۴ با اخذ دیپلم علمی از دبیرستان علمیه تهران فارغ التحصیل شدم آن روز تعداد دیپلمه ها کم بودند، بدین جهت برای ورود به دانشکده، افراد آزاد بودند. من هم پس از پایان تحصیل مدت شش ماه در رشته ریاضی، رشته علوم طبیعی را انتخاب کردم و تا پایان تحصیلات دوره لیسانس در این رشته ماندم، مخصوصا چون زمین شناسی هم در این رشته بود و من به آن خیلی علاقه داشتم. آری، زمین شناسی درسی است که اگر خوب به آن توجه شود، لذتبخش ترین درس برای یک دانشجویست، شما هر جا نگاه کنید کتاب زمین باز است، زندگی انسان از لباس تا خوراک همه به خوبی با زمین ارتباط دارد، به خصوص برای من که در دهات با زمین و باغ و طبیعت سروکار داشته ام، این رشته علمی لذت فراوانی دارد. بعد از گرفتن مدرک لیسانس همه موظف بودند یک سال هر جا را دولت تعیین می کند بروند و کار کنند. اهواز جایی بود که داوطلب نداشت، من خودم اهواز را انتخاب کردم و در دانشسرای مقدماتی و یک دبیرستان دخترانه تدریس می کردم. بعد در سال ۱۳۱۸ به تهران آمدم و تا سال ۱۳۲۰ خدمت نظام و سربازی را انجام دادم و چون تعهد دبیری داشتم در دبیرستان ایرانشهر تهران دبیر شدم. در سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ قانونی تصویب کردند، که هر لیسانسیه شاغل در دانشگاه هشت سال سابقه کار در دانشگاه و تالیفی داشته باشد، مدرک او معادل دکترا شناخته می شود، من هم چون ضمن خدمت در آموزش و پرورش ده سال در دانشگاه متصدی آزمایشگاه کانی شناسی بودم، برای عضویت در دانشسرای عالی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۳۳ دانشیار آن جا گردیدم. در سال ۱۳۴۸ با رتبه ده استادی و سی و هشت سال سابقه کار به درخواست خودم از دانشسرای عالی بازنشسته شدم و در سال ۵۰ - ۱۳۴۹ مدرسه عالی علوم اراک را تاسیس کردم و تا سال ۱۳۵۴ مسئولیت آن جا را به عهده داشتم، ولی از آن سال چون مدرسه عالی ضمیمه دانشگاهها شد و وزیر علوم وقت در مورد اعتصابات دانشجویان می خواست افراد مخفی در بین آنها قرار دهم و با حرکات انقلابی آنها برخورد جدی کنم، این کار با روحیه ام سازگار نبود و در نتیجه بعد از پنج ماه از صدور این دستور آنجا را رها کردم و بطور حق التدریس در دانشگاه

شهید بهشتی ملی سابق تا سال ۱۳۵۸ که دانشگاهها تعطیل شد به تدریس اشتغال داشتم. از سال ۱۳۵۸ تاکنون مشاور سازمان انرژی اتمی هستم، یکی دو روز به کمیته غارشناسی متشکل از پنج سازمان انرژی اتمی، حفاظت و محیط زیست، میراث فرهنگی، زمین شناسی و سازمان تربیت بدنی می روم، دو روز در دانشگاه آزاد آشتیان تدریس می کنم و دو روز دیگر در هفته را در منزل می مانم. استاد می گوید: در ایران تاکنون ۲۶۰ غار شناسایی شده، ولی هنوز طبقه بندی نشده اند، که هر کدام به درد چه کاری می خورند. استاد درباره رشته تخصصی زمین شناسی خود می گوید: به اعتقاد من تمام زندگی انسان از زمین به دست آمده است و چیزی نیست که ما از زمین نگرفته باشیم، زمین در قرآن کریم هم از جایگاه ویژه ای برخوردار است، قرآن کریم ۱۱۴ سوره دارد، و در ۱۰۴ سوره آن از زمین صحبت می شود. اما متأسفانه زمین شناسان کشور ما، نسبت به نیازهایی که داریم کفایت نمی کند، سه سال پیش یونسکو آماری ارائه کرد، که در دنیا حدود سه میلیون و ششصد هزار زمین شناس هست، من دقت کردم پاکستان ۱۴ هزار، ترکیه ۱۰ هزار، عراق ۶ هزار، و ایران فقط ۲ هزار و سیصد زمین شناس دارد و این در حالی است که کشور ما، دو برابر پاکستان وسعت دارد. دو سال پیش یک سمینار مهندسی در مادرید برگزار شد، تعداد ایرانی شرکت کننده ۴۰ نفر بود، در صورتی که از ژاپن ۵۰۰ نفر شرکت کردند با وجود اینکه وسعت ژاپن ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است، اما وسعت کشور ما حدود ۱/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع، یعنی بیش از پنج برابر ژاپن است. استاد دکتر عبدالکریم قریب می گوید: من تاکنون ۲۵ جلد کتاب تالیف و ترجمه کرده ام، که تعدادی از آنها چاپ شده و تعدادی هم زیر چاپ است. از سال ۴۷ - ۱۳۴۰ با مجله سخن علمی همکاری داشتم از سال ۵۴ - ۱۳۵۱ مجله دانش روز را در دانشسرای عالی اراک منتشر می کردیم، و در تالیف یک دوره هفده جلدی کتابهای دبیرستانی با استادان دیگر همکاری داشته ام. - مجله کیهان علمی، سال پنجم، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۷۲، ص ۳۹ - ۳۱؟ اکنون از عمر پربرکت استاد قریب هشتاد و یک سال می گذرد، در عین حال با مجلات رشد کشاورزی و جغرافیای آموزش و پرورش همکاری قلمی دارد، و ما ضمن آرزوی دوام عمر و خدمات افزونتر علمی و فرهنگی او، تالیفات و آثار علمی وی را در ذیل می آوریم: ۱ - زلزله و آتشفشان، ترجمه ۲ - تولید خاک از نظر کشاورزی، ترجمه ۳ - یک دوره ۱۷ جلدی کتابهای طبیعی برای دوره متوسطه، با همکاری دیگران ۴ - باورشناسی ۵ - بعضی از کانیهای جزیره هرمز. (نشریه موزه نوم پاریس، شماره ۳) ۶ - کانی شناسی، درباره کانیهای جزیره هرمز ۷ - اصول علم کانیها ۸ - شناختن کانیها به وسیله معرفهای شیمیایی ۹ - چگونه کانیها را می توان شناخت؟ ۱۰ - مقالاتی چند درباره زمین ۱۱ - بلور، ترجمه ۱۲ - رازهای درون زمین، ترجمه ۱۳ - سنگ شناسی ۱۴ - مبانی زمین شناسی ۱۵ - زمین شناسی فلانت ایران، ترجمه ۱۶ - پدیده های شگفت انگیز در آسمان و زمین، ترجمه ۱۷ - انسان در نبرد با طبیعت، ترجمه ۱۸ - اسرار سه اقیانوس، ترجمه ۱۹ - زمین در فضا، با همکاری دیگران ۲۰ - ۵۷ درس درباره تقویت حافظه، ترجمه و تالیف ۲۱ - گرگان ۲۲ - مبارزه با عوارض پیری، نگارش ۲۳ - واژگان زمین شناسی ۲۴ - غارشناسی ۲۵ - شناخت سنگها با نگاهی ویژه به سنگهای ایران ۲۶ - پیش از تاریخ، سرگذشت زمین و انسانهای پیش از دوره تاریخی ۲۷ - نوشتن بیش از ۳۰۰ مقاله علمی در مجلات مختلف.

### الکساندر فلمینگ

اکنون شصت و شش سال از کشف داروی پنی سیلین که میلیونها نفر در سراسر جهان به وسیله آن از خطر مرگ و ابتلا به بیماریهای عفونی نجات یافته اند، می گذرد. کاشف این داروی مفید و موثر، الکساندر فلمینگ بود، او در ۶ اوت سال ۱۸۸۱ میلادی در لاجفیلد واقع در جنوب غربی اسکاتلند به دنیا آمد. الکساندر، کوچکترین فرزند بیو فلمینگ بود و در حالی که هشت ساله بود، به سال ۱۸۸۸ پدر خود را از دست داد و انجام کارهای مزرعه به عهده مادرش افتاد. او در ده سالگی، یعنی به سال ۱۸۹۱ وارد مدرسه لودان مور گردید و بعد به مدرسه دارول که برادرانش در آنجا تحصیل می کردند رفت. مدرسه آنها تا خانه

بیش از چهار میل فاصله داشت و الکساندر ضمن پیمودن این راه در مناظر طبیعت اطراف خود دقیق می‌شد و به فکر و مطالعه می‌پرداخت. او در مدرسه شاگردی ساعی بود و پس از پایان تحصیلات در آن مدرسه، به سال ۱۸۹۳ وارد آکادمی کیلمارنوئک گردید. در سال ۱۸۹۵ به لندن رفت و به برادر بزرگش که می‌خواست چشم پزشکی شود پیوست. اما وی به خاطر درآمد کم و تنگدستی مجبور به ترک تحصیل شد، بدین جهت در سال ۱۸۹۷ در یک شرکت کشتیرانی کاری به دست آورد و تا سال ۱۹۰۱ در این شرکت مشغول کار گردید. او از سال ۱۹۰۱ امکانات و درآمدی فراهم کرد و تصمیم گرفت رشته پزشکی را دنبال کند، در آن روزها همراه برادران خود رابرت و جان به داوطلبان اسکاتلندی پیوست و در آنجا عضو چند تیم ورزشی از جمله شنا گردید، و یک مسابقه شنا هم با کالج پزشکی سن ماری انجام داد. در این کالج علاقه به تحصیل پزشکی را بیشتر احساس کرد، بدین جهت سال بعد در امتحانات ورودی شرکت کرد و موفق شد. الکساندر، در این کالج شاگردی جدی و کوشا بود و در تمام رشته‌های پزشکی از قبیل تشریح، مرض‌شناسی، و داروشناسی به مطالعات عمیق خود در باکتری‌شناسی ادامه داد، تا سرانجام در سال ۱۹۲۸ به کشف پنی‌سیلین دست یافت. پنی‌سیلین در سال ۱۹۴۱ قابل استفاده برای عموم مردم شد و در سال ۱۹۴۵ فلیمینگ به اتفاق ارنست چین برای کشف پنی‌سیلین که به طور قطع کمتر از کشف میکرب توسط پاستور نبود، جایزه نوبل در رشته پزشکی را؛ ۳۳ دریافت کردند. - ۳۳۳ چهره درخشان، ج ۲، ص ۶۵۷.

### ایندیرا گاندی

خانم ایندیرا گاندی، دختر جواهر لعل نهرو نوامبر ۱۹۱۷ در الله‌آباد هندوستان به دنیا آمد. وی خود می‌نویسد: درست بگویم، حیات اجتماعی من از سه سالگی شروع شد، یاد ندارم با سایر کودکان بازی کرده و با آنها قاطی شده باشم، بهترین سرگرمی و تفریح من ایراد نطق و خطابه آتشین برای خدمتکاران بود. بخاطر تظاهرات ضد انگلیسی، تمام اعضاء خانواده، که تا آن زمان به سن بلوغ نرسیده بودند، بارها دستگیر و زندانی شده بودند. ایندیرا به ترتیب در هند و سوئیس به تحصیل پرداخت، در سال ۱۹۳۷ بعد از فوت مادر وارد کالج آکسفورد شد، در ۱۹۴۱ به وطن خویش بازگشت و در سال ۱۹۴۲ با فیروز گاندی روزنامه نگار اهل الله‌آباد، که یکی از افراد فعال کنگره ملی بود ازدواج کرد و پس از اینکه تا سال ۱۹۴۶ دارای دو پسر بنامهای راجیو و سن جای گردید، در سال ۱۹۶۰ شوهرش چشم از جهان فرو بست. در سال ۱۹۴۷ جواهر لعل نهرو، اولین نخست وزیر هند شد و ایندیرا نیز به یاری پدر شتافت و با توجه به اینکه در امور خارجی و داخلی کار آزموده شده و مدارج علمی خود را هم در این زمینه طی کرده بود، به عنوان عضو کمیته مرکزی کنگره، مشاور خوبی برای پدر بود. جواهر لعل نهرو در سال ۱۹۶۴ چشم از جهان فرو بست و در سال ۱۹۶۶ هیات اجرایی حزب، خانم ایندیرا گاندی را برای پست نخست وزیری معرفی کرد، وی تصمیم داشت راه نهرو را ادامه دهد و همین امر باعث شد که با مخالفت‌های زیادی در داخل و خارج روبرو بشود. ایندیرا می‌نویسد: یکی از امتیازات من این بود که پدرم به من آموخته بود، چگونه با سیاستمداران و بزرگمردان روبرو بشوم و با آنها به بحث و گفتگو و تبادل نظر بپردازم، از آن گذشته مهارت و تجربه فراوانی در ملاقات و مذاکره با هنرمندان و نویسندگان و طبقات دیگر اجتماع پیدا کرده بودم، اما تنها اشکالی که برایم پیش می‌آمد این بود که باید به سیاست بازان حالی می‌کردم، که به من به چشم دختر نهرو نگاه نکنند و برای شخص خودم حقی قائل باشند. ایندیرا در تمام مدتی که در راس حکومت قرار داشت، روزانه هیجده ساعت کار می‌کرد، برنامه ده ماده‌ای، معروف خود را تحت عنوان: ارتقاء سطح اقتصادی هند ارائه داد و در مه ۱۹۶۷ توسط کمیته کار حزب مورد تأیید قرار گرفت و با بهره‌گیری از محبوبیت و شخصیت و اعتبارش بین مردم توانست در عین مخالفت‌های سندیکالیست‌های کنگره، در ژوئیه ۱۹۶۹ چهارده بانک تجاری را ملی اعلام کند. در پایان دهه شصت، دولت ایندیرا گاندی توجه فراوانی نسبت به توسعه کشاورزی مبذول داشت، اما این برنامه هرگز نتوانست مشکل دهقانان بی‌زمین را حل کند و مالکان بزرگ همچنان وجود داشتند

و به تاخت و تاز خود ادامه می دادند و معضلات اجتماعی نیز رو به گسترش بود. در ۹ اوت ۱۹۷۱ ایندیرا گاندی با برقراری پیمان مودت ۱۵ ساله هند و شوروی توانست پشتوانه یک قدرت بزرگ را به دست آورد، و این کار به خصوص برای دولت جوان و نوپای بنگلادش از اهمیت خاصی برخوردار بود، اما این وابستگی نتوانست مشکلات کمبود و نارضایتی داخلی را حل کند و ایندیرا در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۶ ناچار وقع فوق العاده اعلام کرد و همزمان دولت با انتشار برنامه ۲۰ ماده‌ای خود تحت عنوان ارتقاء سطح زندگی فقرا وعده داد دنباله برنامه اصلاحات ارضی قبلی را بگیرد و برای اصلاح وضع شهرنشینان و دهقانان تھی دست بکوشد و قیمت ارزاق و مواد غذایی را ثابت نگهدارد، که متأسفانه این طرح هم به اجراء درنیامد. و کنگره ملی بعد از ۳۰ سال که در راس قدرت قرار داشت با شکست مواجه شد. مخالفان بعد از این شکست، ایندیرا گاندی را از قدرت خلع کردند و با ایراد تهمتهایی او را به زندان انداختند و برای اعضاء خانواده‌اش هم مزاحمتهایی فراهم کردند، اما طرفداران او مبارزه کردند، حزب جدیدی تشکیل دادند و او پس از آزادی باز به قدرت رسید. باری، دو عامل عمده سبب به قدرت رسیدن مجدد ایندیرا گاندی شد: ۱- اراده پولادین و عزم راسخ او در مقابله با مشکلات و مخالفان ۲- برنامه مدون نداشتن حزب جاناتا رقیب او برای جلب اعتماد عموم افراد. زیرا حزب مخالف کاری که می کرد فقط خورده گیری و انتقاد از رهبران سابق کنگره بود. اینجا بود که حزب جدید التاسیس خانم گاندی از موعد ۱۹۸۰ برای انتخابات توانست با موفقیت چشمگیری برنده شود و دو سوم کرسی‌های مجلس را به خود اختصاص دهد و بار دیگر خانم گاندی به نخست وزیری انتخاب گردید. ایندیرا مادر هند و مظهر آزادی و استقلال سرزمین پهناور هند و مایه شرف و افتخار تاریخ بود. اما در صحنه داخلی جدائی طلبان و فرقه گرایان، این زن مبارز و فداکار به سال ۱۹۸۰ در سن ۶۳ سالگی در یک توطئه ناجوانمردانه به قتل رسید. - تلخیص از کتاب: نام آوران تاریخ، ص ۲۰۴ - ۱۹۵؟.

## پاستور

لوئی پاستور، طبیعی دان، شیمی دان و کاشف میکرب و یکی از بزرگ‌ترین خدمتگزاران جامعه بشریت در روز بیست و هفتم دسامبر سال ۱۸۲۲ میلادی در دهکده دول واقع در کوهستان‌های ژورا در فرانسه متولد شد. زمانی که پاستور هنوز کودک بود، خانواده‌اش به آربوآ کوچ کرد. شغل پدرش دباغی بود و با اینکه او زندگی فقیرانه‌ای داشت، نسبت به تحصیل فرزندش توجه زیادی می نمود. اگر پدر لوئی پاستور آرزومند ترقی و پیشرفت او نبود شاید وی سراسر عمر خود را در دباغخانه سپری کرده بود. پدر پاستور می گفت: فرزندش باید به مدرسه برود و مرد باسوادی گردد، اما لوئی پاستور با بی علاقه‌گی به دبستان می رفت و آموزگاران او را کودن می دانستند و او را دلسرد می کردند! بالاخره با اصرار و پافشاری پدرش دوره دبستان را به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلاتش به دانشسرای پاریس رفت. در دانشسرا بسیار ناراحت بود و احساس غربت می کرد، ولی به هر حال با مشکلات فراوانی تحصیلات خود را ادامه داد و بعدها به دانشگاه سوربن رفت. پاستور در سال ۱۸۴۸ با برانگیختن اعجاب استادان خود، در ردیف آنان قرار گرفت و با دریافت دکترا، به سمت استاد شیمی دانشگاه استراسبورگ انتخاب گردید. در همین دوران لوئی پاستور شیفته دختر رئیس دانشگاه شد و طی نامه‌ای تقاضای ازدواج خود را به عنوان رئیس دانشگاه نوشت، که این نامه از جمله جالب‌ترین نامه‌های تاریخ است! او نوشته بود: ... من ثروتمند نیستم، فقط انسانی هستم ایستاده، که قلبی پاک، شریف و مهربان در سینه‌ام می‌طپد و از نعمت سلامتی هم برخوردار می‌باشم. ... بالاخره پاستور در سال ۱۸۵۲ ازدواج نمود و در همین دوران آزمایش‌های اساسی خود را شروع کرد. پاستور در حالی که در شهر دیژون فیزیک و در استراسبورگ شیمی تدریس می کرد، اندیشه کشف آفت آب جو و شراب از ذهنش دور نمی شد و او را سخت به خود مشغول کرده بود. شیمی دان‌های آن دوران، علت تحول شراب را نمی دانستند و تلاش‌های آنان برای پی بردن به علت این تحول به جایی نمی رسید. پاستور از کوشش بی نتیجه و نافرجام دانشمندان خسته و نومید نشد و با همتی بلند و روحی امیدوار در صدد انجام یک کار بزرگ بود، با پشتکار و



علاقه، به آزمایش‌های گوناگون پرداخت و از جمله به وسیله میکروسکوپ آزمایشی روی نمونه آب جو ضایع شده انجام داد و در سال ۱۸۵۲ میلادی کتاب معروف خود را؛ ۸۸ در مورد تخمیر نوشت. با انتشار این کتاب، پاستور شهرت فراوانی یافت، لذا در سال ۱۸۵۷ که دانشگاه جدیدی در شهر لیل تاسیس گردید، پاستور را به سمت ریاست دانشکده علوم آن دانشگاه انتخاب کردند. پاستور با اینکه در دانشکده علوم، کارهای زیادی داشت و وظائف سنگین و خطیر ریاست دانشکده را انجام می‌داد و تقریباً تمام وقت او، توسط دانشکده پر شده بود، در عین حال آزمایش‌های خود را هم چنان ادامه می‌داد و پس از مدتی مطالعه و تفکر و تجربه، به این نتیجه رسید، که ممکن است عمل تخمیر به علت وجود و عملکرد بعضی از موجودات زنده ریز باشد. وی با آزمایش‌هایی که روی شیره چغندر انجام داد، درستی نظریه خود را ثابت کرد، که موجودات ذره بینی و زنده‌ای هستند که به صورت کپک باعث تخمیر آب جو می‌شوند! و در ماه اوت سال ۱۸۵۷ در جلسه آکادمی علوم لیل علاوه بر اثبات نظریه خود، ثابت کرد که مخمر احتیاج به اکسیژن دارد، تا این موجودات زنده ذره‌بینی بتوانند زندگی کنند و تولید مثل نمایند. هم چنین ثابت نمود، پس از مرگ موجودات زنده، این موجودات زنده ذره‌بینی، روی جسد مرده قرار می‌گیرند و با وجود اکسیژن و محیط مساعد به زاد و ولد می‌پردازند و جسد مرده را متعفن کرده و اندک اندک آن را تجزیه می‌نمایند. آن گاه باقی مانده جسد مرده، به مصرف تغذیه نباتات و حیوانات دیگر می‌رسد و به این طریق جسد مرده، به اشکال مختلف به زندگی خود ادامه می‌دهد. در سال ۱۸۶۵ گرم ابریشم‌های ولایات جنوبی فرانسه و چند منطقه دیگر بر اثر عارضه مرموزی از بین رفت و مردم این مناطق را که تنها در آمدشان، از راه تربیت کرم ابریشم بود، از این منبع درآمد محروم ساخت. پاستور همراه با دوستش درما به جنوب فرانسه رفت، تا علت این عارضه مضر را کشف نماید، اما در همین هنگام بود که پدرش در ژوئن سال ۱۸۶۵ و پسرش کامیل در سپتامبر همان سال و دخترش سیسیل در تابستان بعد زندگی را بدرود گفتند. طولی نکشید که خودش هم دچار بیماری شدیدی گردید و بنیه‌اش ضعیف شد، ولی خوشبختانه قبل از آنکه حادثه‌ای برایش پیش آید، حالش بهتر شد. پاستور به محض بهبودی نسبی، به جنوب فرانسه عزیمت نمود و پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه کشف کرد، که یک نوع باسیل موذی، موجب آن همه آفت و خسارت می‌گردد و راه کشتن این نوع باسیل را هم پیدا کرد. پاستور میکرب بیماری‌های مختلف را به مدت یک هفته کشت می‌داد سپس آن را به حیوانات تزریق می‌کرد و با این نوآوری خود، جان هزاران گاو و گوسفند را از مرگ حتمی نجات داد. پاستور این شیوه درمان را در مورد مرغ‌ها نیز بکار بست و نتیجه بسیار موثر و مفیدی گرفت. در سال ۱۸۸۰ دامپزشکی فرانسه، دو سگ هار را برای پاستور فرستاد و او بعد از مدت کوتاهی، میکرب مرض هاری را شناخت و در ششم ژوئیه همان سال، پسر بچه نه ساله‌ای به نام ژوزف میستر را که یک سگ هار به سختی او را گزیده بود، با تزریق سرمی که خود ساخته بود، درمان کرد و او را نجات داد. در سال ۱۸۸۸ انستیتو پاستور را در پاریس بنیان نهاد و بعدها از روی آن، انستیتوهای زیادی در دنیا ایجاد شد. این موسسات تاکنون جان میلیون‌ها نفر را از مرگ و بیماری نجات داده‌اند. لوئی پاستور مردی ساده، متواضع و مهربان بود و هدفی جز خدمت به جامعه بشریت و پیشرفت علم و دانش نداشت و از دنیاطلبی منزّه بود. وی در سال ۱۸۹۵ میلادی پس از هفتاد و سه سال زندگی افتخارآمیز و به یادگار گذاشتن کشفیات مفید و ارزشمند خود، در حوالی پاریس درگذشت و جسد او را در زیرزمین انستیتو پاستور - محلی که مخصوص دفن دانشمندان و نوابغ بزرگ است - به خاک سپردند. - ۳۳۳ چهره درخشان، ج ۱، ص ۲۷۲؛ نوابغ علوم، ج ۱، ص ۱۰۸.؟

### پی‌یر روسو

پی‌یر روسو، یکی از دانشمندان پرکار و نامدار دنیای علم و دانش در جهان کنونی است. او در سال ۱۹۰۵ میلادی در شهر تورن فرانسه متولد شد، از کودکی به علم نجوم و ستاره‌شناسی علاقه فوق‌العاده‌ای داشت، بدین جهت آثار آبه مورو منجم معروف

فرانسوی را زیاد مطالعه می‌کرد و از این ناحیه علاقه او به مسائل علمی مخصوصاً نجوم بیشتر شد. روسو در شانزده سالگی با دست خود دوربینی ساخت و به وسیله آن به مشاهده اوضاع آسمان می‌پرداخت. کار عشق و علاقه روسو به جایی رسید که در همان روزهای کودکی به نوشتن مقالات علمی اقدام کرد و در حالیکه هفده سال بیشتر نداشت، به سال ۱۹۲۲ مقالات او در مجلات فرانسوی منتشر می‌شد. وقتی روسو به دانشگاه وارد شد، در سه رشته ریاضی، فیزیک و فلسفه به تحصیل پرداخت و در هر سه رشته لیسانس خود را دریافت داشت. او تا سال ۱۹۳۵ به تدریس ریاضیات پرداخت، اما طولی نکشید که از تدریس رشته تعلیم و تربیت منصرف شد و همه هم و غم خود را به طور عمیق و جدی صرف مطالعه در دانش نجوم و تاریخ نمود و در همان حال مقالات علمی او، در روزنامه‌های اوور، پتی یاری زین و ماریان انتشار می‌یافت. اولین کتاب روسو بنام سیاحت آسمان در سال ۱۹۳۹ منتشر شد و پس از آنکه در سالهای هزار و نهصد و سی و نه تا چهل در جنگ شرکت نمود، روزنامه نگاری را هم کنار گذاشت و همه اوقات خود را فقط صرف نوشتن و چاپ کتابهای علمی به زبان ساده نمود. پی‌یر روسو اگر چه در همه رشته‌های علوم متخصص نیست، ولی در تمام این رشته‌ها اطلاعات عمیق و گسترده‌ای دارد، که با مطالعه کتابهای او، هر خواننده‌ای به این حقیقت دست می‌یابد. اضافه بر این روسو از نظر ادبیات قدرت شگرفی دارد، زیرا او می‌تواند مطالب علمی پیچیده را با عبارات جذاب، ضرب المثله‌ها و بیان شیرین و دلنشینی به خواننده منتقل نماید. تا آن جا که اینجانب ملاحظه کرده‌ام، دو کتاب: تاریخ علوم، و تاریخ صنایع و اختراعات که هر کدام حدود ۷۰۰ صفحه دارد از پی‌یر روسو به وسیله آقای حسن صفاری به فارسی ترجمه شده و تاکنون هر کدام شش بار تجدید چاپ گردیده است. نامهای سایر کتابهای پی‌یر روسو عبارت است از: ۱- وطن من زمین، در مجموعه دانش، که به وسیله خود او اداره می‌شد. ۲- پیروزی علم، در همان مجموعه. ۳- تاریخ آتوم. ۴- انرژی. ۵- نجوم جدید. ۶- از آتوم تا ستاره. از مجموعه چه می‌دانم؟ ۷- نجوم بی‌تلسکوب. از مجموعه چه می‌دانم؟ ۸- نور. از مجموعه چه می‌دانم؟ ۹- تاریخ سرعت. از مجموعه چه می‌دانم؟ ۱۰- مریخ سرزمین اسرارآمیز. ۱۱- برای فهمیدن فیزیک ستارگان. ۱۲- دوست ما کره ماه. ۱۳- تاریخ کره زمین. ۱۴- جهان ستارگان. ۱۵- اکتشاف آسمان. ۱۶- در قلب کره زمین. ۱۷- خورشید ما. ۱۸- دانش قرن بیستم. ۱۹- سیلابها و یخچالها، انرژی و نور. ۲۰- در جستجوی پیروزی بر ستارگان. ۲۱- اقمار مصنوعی. ۲۲- تاریخ جهان آینده. ۲۳- این اشخاص ناشناس، قرنی به وجود آورده‌اند. ۲۴- آنچه باید از دانش دانست. ۲۵- سیاحت آسمان. ۲۶- ژان فرانسوا منجم. ۲۷- ژان فرانسوا الکتریسیست. دو کتاب اخیر را روسو برای جوانان ۱۴ تا ۱۷ ساله نوشته و در آن به جوانان آموخته است که چگونه می‌توانند با دست خود دوربین نجومی و وسایل الکتریکی بسازند. به هر حال پی‌یر روسو دانشمند پرکار و خوش ذوقی است و کتابهای علمی او به زبان ساده موجب گردیده است که جوانان خوانندگان کتابهای او باشند. با شوق و علاقه کتابهای او را مطالعه کنند و بدون احساس خستگی به علم و دانش روی آورند و همین جهت سبب شهرت فوق العاده و محبوبیت و بلندنامی او گردیده است. - تاریخ صنایع و اختراعات، چاپ چهارم، ص ۹-۷.

## جرجی زیدان

جرجی زیدان، چهاردهم دسامبر ۱۸۶۱ میلادی در یک خانواده مسیحی عرب، در بیروت چشم به دنیا گشود. او از همان کودکی به مدرسه ابتدایی وارد شد و مقداری از مقدمات علوم را فرا گرفت، اما بیش از هر چیز به نقاشی علاقه داشت و شاید همین جهت سبب شد که او در کودکی مدرسه را برای مدتی ترک کند. با وجود اینکه پدرش بسیار می‌کوشید او درس بخواند. جرجی زیدان، مدتی را به آموختن نقاشی گذرانید، اما بعدها به قدری به درس و مطالعه علاقه پیدا کرد که هر کتابی به دستش می‌رسید آن را می‌خواند و هرگز از کتاب و مطالعه جدا نمی‌شد. علاقه او به درس خواندن تا آنجا پیشرفت کرد که علیرغم ترک مدرسه، به مدرسه شبانه رفت و مدت پنج ماه زبان انگلیسی را آموخت، سپس به جمعیت شمس البر پیوست و همشینی او با افراد خوب

سبب شد، که علاقه او به درس خواندن افزون گردد. آنان او را دعوت کردند تا در امتحانات فارغ التحصیلان مدرسه آمریکایی بیروت شرکت کند. جرجی در سال ۱۸۸۱ بفکر تحصیل پزشکی افتاد، مدت دو ماه و نیم علم حساب را آموخت و در امتحان شرکت نمود و در رشته پزشکی با نمره بالایی قبول شد و مشغول تحصیل در مدرسه آمریکایی بیروت گردید، در سال اول تحصیل در عین حالی که برای تامین زندگی می‌بایست کار کند، نسبت به همشاگردی‌های خود ممتاز و برگزیده شد. در اوائل سال دوم تحصیل در مدرسه، به خاطر خواندن مقالات سیاسی و توجه به مطبوعات مورد بی‌مهری ماموران حکومت استبدادی قرار گرفت، تا آنجا که ماندن در بیروت برای او دشوار گردید. آن‌گاه در عین حالی که با تعدادی از همکلاسی‌های خود در زبان انگلیسی و طبیعیات و گیاه‌شناسی و شیمی به رتبه بالایی دست یافته بودند، وی ناچار به مصر رفت. در آن روزها، اساس سیاست استعماری فرانسه و انگلیس این بود، که تا اندازه‌ای مصر را با فرهنگهای دنیای جدید آشنا کند، بدین جهت آزادی‌خواهان و روشنفکران از سایر ممالک اسلامی به مصر می‌آمدند. جرجی زیدان نخست می‌خواست در مدرسه عالی طب قاهره ادامه تحصیل دهد، اما به این کار موفق نشد، ناچار خود مشغول مطالعه و کارهای فرهنگی شد و مدت یک سال به انتشار روزنامه زمان اقدام کرد. در سال ۱۸۸۴ که ژنرال گردون حاکم انگلیسی سودان به خارطوم می‌رفت، وی هم به عنوان مترجم عربی و انگلیسی به همراه او رفت و مدت ده ماه در آنجا ماند و شرائطی را که در جنگهای احمد مهدی سودانی موجب پیر شدن اطفال می‌گردید مشاهده کرد بعد مسافرتی به لندن کرد و از آنجا به مصر بازگشت. در سال ۱۸۸۵ به بیروت رفت و به عضویت مجمع علمی شرقی درآمد و طی مدت ده ماه زبان سریانی و عبری را آموخت. و آن‌گاه کتاب فلسفه لغت را نوشت و چند جلد آن را برای مجامع شرقی اروپا فرستاد و آن مجامع او را به عضویت خود پذیرفتند. در همان روزها یکی از دانشمندان معروف آن مجامع، کتابی تحت عنوان دو قهرمان نوشت، که در آن جرجی زیدان را قهرمان اول و ژنرال گردون پاشا را قهرمان دوم معرفی کرد. وی پس از این مراحل به مصر بازگشت و با مجله المقتطف که از مجله‌های معروف و مهم آن روز بود همکاری شروع کرد و بعد اداره آن را به عهده گرفت، ولی در سال ۱۸۸۸ همکاری با این مجله را هم رها کرد و خود بطور مستقل به نوشتن پرداخت و کتاب تاریخ جدید مصر را در دو جلد تالیف کرد و با زحمات زیادی آن را چاپ و منتشر نمود. جرجی زیدان در اواخر سال ۱۸۸۹ مدیریت مدرسه عییدیه کبری در مصر را به عهده گرفت و به تدریس در آنجا هم می‌پرداخت و ضمن دو سال مسئولیت و تدریس، خود کتاب داستان پادشاهان آواره را تالیف نمود، بعد از تدریس دست کشید و در اواخر سال ۱۸۹۲ مجله معروف الهلال را انتشار داد و خود یک تنه با زحمات فراوان عهده دار نوشتن و جمع آوری مطالب و چاپ این مجله بود تا اینکه پسرش امیل بزرگ شد و به یاری پدر شتافت. او در سال ۱۸۹۷ به عضویت جمعیت آسیایی در انگلستان و فرانسه پذیرفته شد و نشانها و مدالهای علمی دریافت داشت. اما پس از این مسافرتها و سیاحتها و پذیرفتن مسئولیتها و انتشار مجلات به این نتیجه رسید، که همه کارها را باید کنار بگذارد و یکسره به تحقیق و تالیف پردازد، بدین لحاظ کتابهای عمیق و بی‌ظنیری نوشت، که عمده آنها به زبانهای انگلیسی، ترکی، هندی، و فارسی ترجمه شده است. البته مجله الهلال او را هنوز پسرهای او امیل زیدان و شکری زیدان اداره می‌کنند و انتشار می‌یابد. او اولین نویسنده عربی است که مطالب علمی و تاریخی را در قالب ادبیات داستانی اروپا در آورده و خود می‌گوید: داستانهای تاریخی اسلام را برای آن نوشتم، که خوانندگان را برای مطالعه یک دوره تاریخی علمی ادبی مهم آماده سازم. راستی هم او درست فکر کرده است، زیرا بعد از جرجی زیدان، مسیحیان و مسلمانان کتابهایی را درباره تمدن اسلام و یا اوضاع اسلام منتشر کرده‌اند. آثار و کتابهای کم نظیر جرجی زیدان به حدود چهل جلد می‌رسد، که اضافه بر کتابهای فوق تعدادی از آن را در ذیل می‌آوریم. ۱- تاریخ تمدن اسلام، ۵ جلد در ۱۰۹۰ صفحه، که به فارسی ترجمه گردیده و در ایران چهار مرتبه تجدید چاپ شده است. ۲- تاریخ ادبیات، لغت عربی، ۴ جلد، در ۱۳۲۶ صفحه. ۳- تاریخ عرب قبل از اسلام. ۴- تاریخ فراماسون‌ها. ۵- شرح زندگی مشاهیر شرق. ۶- تاریخ یونان و روم. ۷- طبقات الامم، در ۲۸۶ صفحه. ۸- عجایب خلقت. ۹- دختران غسان،

۲ جلد . ۱۰ - عباسه دختر هارون الرشید . ۱۱ - عدرا دختر قریش . ۱۲ - هفده رمضان . ۱۳ - پیشوای کربلا . ۱۴ - امین و مامون . ۱۵ - عروس فرغانه . ۱۶ - حجاج بن یوسف . ۱۷ - احمد بن طولون . ۱۸ - ابومسلم خراسانی . ۱۹ - صلاح الدین ابوبی . ۲۰ - شارل و عبدالرحمن . ۲۱ - انقلاب عثمانی . ۲۲ - فتح اندلس . ۲۳ - جهاد عاشقان . ۲۴ - علم جدید فرانسه . ۲۵ - عبدالرحمن ناصر . همانطور که گفتیم ، بیشتر این کتابها به زبان فارسی هم ترجمه شده ، مجله الهلال هم هنوز انتشار می یابد ، اما جرجی زیدان ، آنقدر تحقیق و مطالعه کرد و کتاب نوشت ، که سرانجام در ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۱۴ میلادی به ۵۳ سالگی در اثر سکته مغزی در قاهره چشم از جهان فرو بست .

### جرج جرداق تاریخ آداب اللغة العربیه ، ج ۴ ، ص ۶۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام ، ص ۲۵ .؟

جرج جرداق حدود سال ۱۹۲۶ میلادی در جدید مرجعین واقع در جنوب لبنان در یک خانواده مسیحی چشم به جهان گشود . پدر و مادرش منتسب به یک قبیله یمنی بادیه نشین بودند و نسبت به مسائل فرهنگی ، علمی و ادبی و آموزش اهتمام خاصی داشتند . آنان به حضرت علی (ع) بسیار ارادت می ورزیدند و بر سر درب خانه خود ، سنگی را نصب کرده بودند ، که روی آن جمله لا فتی الا- علی ، لا- سیف الا- ذوالفقار حک شده بود . برادر بزرگش به نام فواد جرداق شاعر و زبان شناس بزرگ لبنان بود ، که تالیفات زیادی دارد . جرج جرداق دوره ابتدایی را در شهر خود به پایان رسانید ، سپس به بیروت که یکی از مراکز مهم آموزش عربی محسوب می شد ، عزیمت نمود . او با نبوغ ذاتی ، علاقه و شوق به کسب علم و تلاش شبانه روزی ، پیشرفت فوق العاده ای در تحصیل داشت . از دوازده سالگی با تشویق برادر بزرگش به مطالعه نهج البلاغه پرداخت و بخش های زیادی از این کتاب را حفظ کرد . جرج جرداق در سنین کودکی همواره با قرآن و نهج البلاغه مانوس بود و مدام آنها را مطالعه می کرد . بیش از سیزده سال نداشت ، که اولین اثر خود را به صورت نمایشنامه ای منظوم ، در رابطه با آداب دوستی نوشت . در سن هفده سالگی که در دبیرستان تحصیل می کرد ، کتابی تحت عنوان عن الموسيقى و کتاب دیگری به نام الفیلسوف نوشت و منتشر ساخت . این کتابها مورد استقبال بسیاری از نویسندگان برجسته عرب ، مثل دکتر طه حسین قرار گرفت و به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دوره های عالی کشور مصر تعیین شد . جرج جرداق بعد از پایان تحصیلات ، تدریس ادبیات و فلسفه اسلامی را در دانشگاه بیروت بر عهده گرفت و ضمن تدریس به عنوان نویسنده با مطبوعات عربی و هم چنین با رادیو تلویزیون لبنان همکاری داشت . علاوه بر این شعر می سرود و اشعارش از حیث زیبایی ، وزن و موسیقی ممتاز بود ، به طوری که بسیاری از خوانندگان مشهور عرب ، اشعار جرج جرداق را برای آوازه های معروف و ماندگار خود بر می گزیدند . جرج جرداق در نویسندگی روش تازه ای انتخاب کرد ، که از لحاظ ظرافت ، تصویرگری ، عمق و تاثیر گذاری ، شیوه ای جدید و تازه بود و به همین دلیل است که بسیاری از آثار این نویسنده توانا ، به زبان های دیگر ترجمه و منتشر شده است . این استاد آزاده علاوه بر مقالات علمی و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ، بیش از سی کتاب ارزشمند تالیف کرده است . کتاب های جرج جرداق متنوع و در زمینه های قصه ، تاریخ ، هنرهای نمایشی ، نقد و بررسی ، مفاصل آمریکا و دو مجموعه شعر می باشد . یکی از مهم ترین آثار جرج جرداق که آن را در ۲۸ سالگی نوشته کتاب امام علی ، صدای عدالت انسانی است ، که در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار یافت . این کتاب در پنج جلد تدوین گردیده است و انتشار آن به عنوان یک حادثه عظیم در جهان اندیشه اسلامی ، نظر بزرگان شیعه و سنی را به خود جلب نمود . استاد توفیق ابراهیم درباره این کتاب می نویسد : این کتاب عالی ترین شاهکاری است ، که به جهان عرب اهداء گردیده و بزرگترین خدمتی است ، که به لبنان و میراث عرب شده است . هنگامی که از جرج جرداق سوال می کنند ، که انگیزه اش از تالیف این کتاب چه بوده ؟ وی پاسخ می دهد : من معتقدم که اختلاف زیادی بین اسلام و مسیحیت وجود ندارد ، انسانیت ، همه ادیان را در یک نقطه جمع می کند . همه ادیان در واقع یک دین هستند و اختلاف بین ادیان ، در حقیقت ناشی از اختلاف زمانی و شرائط حاکم بر زمان های مختلف است . او

ادامه می‌دهد: در دوران کودکی موقعی که از مدرسه خارج می‌شدم، زیر درخت بلوط می‌نشستم و به حفظ کردن سوره‌های قرآن و خطبه‌ها و مواعظ امام علی (ع) می‌پرداختم، با چنین حال و هوایی چگونه می‌توانستم، درباره نهج البلاغه چیزی ننویسم، در حالی که قانون اساسی دل‌انگیز نهج البلاغه، مهم‌ترین متون فلسفی و ادبی عرب را که هر دانشجویی به آن نیاز دارد، در خود جای داده است. از آغاز تحصیل در مدرسه و دانشگاه، با این موضوع آشنا و مانوس بودم و دریافتم که علیرغم آن چه نویسندگان معروف مانند عفاد و دیگران درباره امام علی (ع) نوشته‌اند، درباره زندگی امام علی (ع) تحقیق برجسته‌ای انجام نگرفته و نویسندگان تنها به اثبات حقانیت او در ولایت و خلافت پرداخته‌اند، لذا این انگیزه در من بوجود آمد که درباره نهج البلاغه فکر کنم و به چیزی که دیگران، از پرداختن به آن باز مانده‌اند، پردازم و... بعضی از آثار جرج جرداق، درباره حضرت علی (ع) و نهج البلاغه، که به زبان فارسی ترجمه شده است عبارتند از: ۱- امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، توسط سید هادی خسروشاهی و مرحوم استاد مصطفی زمانی در شش جلد. ۲- شگفتی‌های نهج البلاغه، توسط فخرالدین حجازی. این دانشمند متعهد و آزاداندیش، هم اکنون در منطقه شرقی بیروت زندگی می‌کند، منطقه‌ای که به عنوان یک منطقه بسته مسیحی، معبر هیچ مسلمانی نمی‌باشد، شخصیت بزرگی را در دل خویش پرورش داده است، که حقیقت جوئی، همه مرزها را در برابرش فرو ریخته است. جنگ ویرانگر سال‌های اخیر بیروت، این پایگاه فرهنگی و ادب عرب را به ویرانه‌ای مبدل کرده و بیروت شرقی و غربی را با حصاری خونین، از هم جدا ساخته است، اما در وراء همین مظلومیت‌هایی که بر مسلمانان رفته، چشمه‌هایی از انصاف و عشق، در دل جرج جرداق‌ها تراویده است، که علی (ع) را چونان خورشیدی می‌بینند، که بر همه انسان‌ها لازم است، از پرتو نور و حرارتش بهره‌گیرند و گرم شوند. جرج جرداق درباره امام خمینی (ره) می‌نویسد: در عظمت شخصیت این بزرگ، هیچ تردیدی ندارم، در واقع ایشان با ویژگی‌های بارز خویش، جهان اسلام و عرب را، با اقدامات آزادی خواهانه و نهضت اسلامی خود، که اینک همه پایتخت‌های جهان اسلام و عرب را درنوردیده، تحت تاثیر قرار داده است. امام خمینی (ره) نیروی عظیمی در ایجاد خود باوری در انسان‌ها بودند. او اندیشه‌ای آزاد و گسترده داشت، که ملت و امتی را در جهت برقراری حکومت عدل الهی رهنمون ساخت. امام خمینی (ره) در مدت کوتاهی توانست میراث عظیمی از خاطرات، عواطف، آمادگی‌ها و روحیات انقلابی به یادگار گذارد. تعدادی دیگر از آثار و داستانهای تاریخی جرج جرداق، عبارتند از: ۱- ابونواس. ۲- آوارگان. ۳- اسطوره عرب. ۴- داستانها و دختر شیطان. ۵- درباره شعر ادبی. ۶- شیطان در پرده. ۷- صلاح الدین. ۸- عرب و اسلام. ۹- فتنه‌های پاریس. ۱۰- قصیده‌ها و یاران. ۱۱- قطره‌ها و کاخها. ۱۲- قلب شیر. - روزنامه اطلاعات، چهارم و پنجم دی ماه ۱۳۷۲؟.

### حکیم جلوه

میرزا ابوالحسن جلوه در ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۳۸ هجری قمری در احمدآباد واقع در گجرات هندوستان چشم به جهان گشود. پدرش سید محمد طباطبایی پزشک ماهری بود و شعر هم می‌سرود. میرزا ابوالحسن جلوه هفت ساله بود، که همراه با پدرش به اصفهان عزیمت کرد در سن چهارده سالگی پدر دانشمند و فداکارش را از دست داد و به شهر زواره زادگاه آباء و اجدادی خود رفت و در انبوه مشکلات یتیمی و فقر و تنگدستی قرار گرفت. تنها چیزی که مایه دلگرمی وی بود، فضل و دانش اجدادش بود، که در او شوق و عشق عجیبی به تحصیل علم بوجود آورده بود و به همین دلیل وطن اصلی خود یعنی زواره را ترک نمود و به اصفهان مراجعت کرد و در مدرسه کاسه گران اصفهان مشغول تحصیل علوم دینی شد. میرزا ابوالحسن جلوه هوش و استعداد سرشاری داشت و به خصوص شیفته کسب اطلاعات در علوم عقلی بود. وی مقدمات علوم الهی را نزد استاد حسن حکیم و سپس حکومت، عرفان و الهیات را نزد ملا عبدالجواد خراسانی آموخت. او علاوه بر تحصیل گاهی هم شعر می‌سرود، ولی به تدریج متوجه شد، که سرودن شعر، مانع پیشرفت تحصیلاتش می‌شود، لذا شعر و شاعری را رها کرد و تمام وقت خود را صرف مطالعه و مباحثه نمود

، به طوری که لحظه‌ای از تحقیق و بحث علمی غفلت نمی‌کرد. میرزا ابوالحسن جلوه اگرچه با فقر و ناداری دست به گریبان بود و در دوران نوجوانی یتیم شد، اما وی مشکلات را پذیرا گردید و سختی‌ها را تحمل کرد و در راه کسب علم و فضیلت بی وقفه جدیت و تلاش نمود، تا به مقام والائی از علم و معنویت دست یافت. طلاب باهوش و خوش استعداد پیوسته با وی در ارتباط بودند و با تشکیل جلسات بحث و گفتگوی علمی، از وجود او بهره می‌بردند. شرایط نامساعد اجتماعی از یک طرف و فقر و تنگدستی شدید از سوی دیگر، او را ناچار ساخت که در سال ۱۲۷۳ هجری قمری به تهران عزیمت نماید. وی در تهران خانه‌ای برای سکونت نداشت و همواره در مدرسه دارالشفاء در حجره محقری زندگی می‌کرد. در این مدرسه بود، که آثار نبوغ و اندیشه درخشان وی نمایان گشت و مورد توجه اهل فضل و دانش قرار گرفت و شیفتگان و تشنگان علوم الهی پروانه‌وار دور شمع وجودش گرد آمدند و از اندیشه‌های بلند او در باب حکمت و فلسفه بهره‌ها بردند. حوزه تدریس این عالم ربانی بسیار مرتب و منظم بود و همواره حدود صد نفر از فضلاء از جلسه درس او استفاده می‌کردند. حکیم و فیلسوف میرزا ابوالحسن جلوه، زائیده رنج‌ها و سختی‌ها بود و مشکلات و آوارگی‌ها او را همانند پولادی آبدیده، انسانی وارسته و استادی شایسته گردانیده بود و تلاش علمی، روحیه عرفانی و زندگی معنوی اش، او را به یک عنصر نورانی و یک عالم روحانی و تکامل یافته درآورده بود. مقام علمی و معنوی این استاد فرزانه، آن چنان رفیع بود، که علماء و دانشمندان بزرگ و گاهی ناصرالدین شاه فاجار و سایر مقامات حکومت وقت در مدرسه دارالشفاء به دیدار او می‌رفتند و با این شخصیت برجسته و بزرگ علمی و معنوی ملاقات می‌نمودند. حکیم با اینکه با ارکان ملت و رجال دولت، الفت داشت، در عین حال رعایت قناعت و زندگی زاهدانه را شیوه خود قرار داده بود و هرگز حاضر نبود، دانش و معنویت خویش را با زخارف فریبنده و مظاهر مادی دنیوی معامله کند. او طبعی منبع داشت و از آشنا و بیگانه هرگز تمنائی نکرد. این فیلسوف سترک قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری، هرگز اسیر غرور و خودخواهی نشد و پیوسته در برابر همگان خضوع و فروتنی عملی داشت و همواره یار محرومان بود. کمتر حرف می‌زد و به ندرت داد سخن سر می‌داد و بیشتر سکوت می‌نمود و در فکر و اندیشه به سر می‌برد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، بین حکماء و فقهاء، بر سر مسائل علمی اختلاف نظری پیش آمد، سردسته فقهاء میرزا حسن آشتیانی و بزرگ حکماء ابوالحسن جلوه بودند. قرار شد جلسه‌ای تشکیل شود و موضوع مورد اختلاف را با بحث و گفتگو حل کنند، اما بحث به سر و صدای زیادی کشید و در این میان حکیم جلوه، کمتر سخن می‌گفت و گاهی اصلا ساکت و خاموش می‌ماند. پسر میرزا حسن آشتیانی از حکیم جلوه سوال کرد: چرا خاموش نشست‌ای؟ حکیم جلوه بدون تامل، این شعر را خواند: این دیگ زخامی است، که در جوش و خروش است چون پخته شد و لذت دم برد خموش است حکیم جلوه در رشته‌های مختلف تدریس داشت و شاگردان فراوانی را پرورش داد و مرجع طلاب و ملجا محققین و دانشمندان بود. هر که با او مصاحبت می‌کرد، شیفته خلق و خوی نیکو، همت عالی و طبع متعالی وی می‌گشت و پیوندی عاطفی با حکیم جلوه برقرار می‌کرد و به مقام علمی و معنوی او ارادت می‌ورزید. حکیم جلوه، بر کتاب شرح هدایه میبیدی، مبدا و معاد و اسفار ملاصدرا شرح و حاشیه نگاشت. مثنوی مولوی را تصحیح کرد و رساله‌ای درباره ترکیب و احکام آن تالیف نمود. اشعار حکیم جلوه با مقدمه آقای سهیلی خوانساری در سال ۱۳۴۸ هجری قمری انتشار یافت و دیوان وی که مجموعه‌ای از قصیده‌های توحیدی، مسائل بقاء نفس، اثبات واجب و معاد، مدح پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) می‌باشد، چاپ و منتشر گردیده است. حکیم ابوالحسن جلوه که همانند ستاره پرفروغی در آسمان علم و حکمت درخشید و آثار علمی و شاگردان فراوانی از خود به یادگار گذاشت. سرانجام در شب جمعه ششم ذی‌قعدة سال ۱۳۱۴ هجری قمری، در سن هفتاد و شش سالگی زندگی را بدرود گفت و در جوار قبر شیخ صدوق، علی بن بابویه قمی مدفون گردید. - تاریخ اردستان، ج ۲، ص ۳۳۴؛ هدیه الاحباب، ص ۱۵؟.

حاج ملا- هادی سبزواری متخلص به اسرار در سال ۱۲۱۲ هجری در سبزواری متولد شد، در حدود هفت هشت سالگی آموزش صرف و نحو را شروع کرد. ده سال داشت که پدرش برای انجام مناسک حج، به مکه رفت و هنگام بازگشت از سفر حج در بین راه در شیراز بیمار شد و در همان شهر فوت نمود. با اینکه مرگ پدر مشکلات و معضلات زیادی را برای این کودک ایجاد کرده بود، اما فقدان پدر مانع پیشرفت تحصیلی او نشد و ملا هادی با تمامی توان در راه کسب علم و دانش تلاش کرد و پس از مدتی به مشهد مقدس عزیمت نمود و نزد استاد ملا حسین سبزواری به تحصیل اصول، فقه و درسهای عربی پرداخت. در سن بیست سالگی به اصفهان رفت و در حوزه علمیه ملا محمد اسماعیل اصفهانی و ملا علی نوری حکیمان نامدار و مشهور آن زمان، به تحصیل علم حکمت پرداخت. در مدت هشت سال اقامت در اصفهان، تمام وقت به تحصیل و مطالعه اشتغال داشت به طوری که جز درس خواندن همه چیز را فراموش می کرد. در شرح زندگی این حکیم بزرگ نوشته اند: در همان روزهای جوانی که وی در اصفهان به تحصیل مشغول بود، از وطن برایش نامه هایی می آمد، ولی حکیم هیچیک از نامه ها را باز نمی کرد، که مبادا در آنها خبر ناگواری باشد و سبب حواس پرتی و مانع تحصیل او شود، تا پس از پایان تحصیل که می خواست به وطن برگردد، آنها را باز کرد، در یکی از نامه ها خبر درگذشت یکی از آشنایان را یافت، این بود که شکر خدای را بجای آورد، که چه خوب شد زودتر از آن خبر ناگوار مطلع نشده تا سبب لطمه به تحصیل او شود. - تاریخ فلاسفه اسلام، ج ۲، ص ۱۵۳. سپس به مشهد مقدس بازگشت و در یکی از حوزه های علمی آن شهر، به مدت پنج سال، به تدریس فقه و اصول و حکمت اشتغال ورزید. بعد عازم سفر حج بیت الله الحرام شد، پس از بازگشت از سفر حج به سبزواری رفت و در آن شهر اقامت نمود. ملا- هادی سبزواری تا آخر عمر در سبزواری بود و به مطالعه، تحقیق، تدریس طلاب علوم دینی و تالیف اشتغال داشت. آثار حکیم حاج ملا هادی سبزواری عبارتند از:

- ۱- حواشی بر اسفار اربعه آخوند ملاصدرا. ۲- حواشی بر کتاب: الشواهد الربوبیه. ۳- حواشی بر کتاب: مبدا و معاد ملاصدرا.
- ۴- حواشی بر کتاب: مفاتیح الغیب ملاصدرا. ۵- شرح مثنوی، مولا جلال الدین رومی. ۶- تالیف کتاب: اسرارالحکم، که حاوی اسرار عبادات است. ۷- شرح اسماء که بر اساس آیات قرآن کریم اسماء الهی را شرح داده است. ۸- شرح منظومه. این کتاب یک دوره علم منطق و فلسفه است، حکیم آن را در اوائل جوانی خود نوشته و منتخبی از کتاب اسفار و سایر آثار ملاصدرا؛ ب\$ است. این کتاب از تاریخ تالیف تاکنون جزو متون درسی حوزه های علمیه می باشد. این کتاب چون از کتابهای مهم درسی است، بیش از سایر آثار حکیم سبزواری به چاپ رسیده و فلاسفه و حکمای بزرگی بر آن شرح و حاشیه نوشته اند.
- برخی از شارحین و حاشیه های منظومه بدین قرار است: ۱- استاد بزرگ، میرزا ابوالحسن شعرانی. ۲- دانشمند نامدار ایزوتسو استاد دانشگاه مکزیک و سایر دانشگاههای معتبر، شرح و حواشی و مقدمه ای بر این کتاب نوشته و به مناسبت صدمین سال درگذشت حکیم حاج ملا هادی سبزواری، به انگلیسی چاپ شده است. ۳- سید فاضل میلانی قسمت امور عامه شرح منظومه را با حواشی خود حاجی و تعلیقاتی شیخ محمد تقی آملی، چاپ کرده است. ۴- استاد شهید مرتضی مطهری نیز شرح منظومه حکیم سبزواری را در دو مرحله خلاصه و مبسوط شرح داده، و هر دوره، در دو جلد چاپ شده است. ۵- استاد زین الدین (جعفر) زاهدی، منظومه را در سه جلد و ۱۹۳۰ صفحه به فارسی شرح نموده است. ۶- استاد سید محمد جواد ذهنی تهرانی نیز، منظومه را تحت عنوان: فصول الحکمه، در سه جلد و ۱۲۰۰ صفحه شرح و تفسیر کرده است. اثر دیگر حکیم سبزواری رسائل است، که از یازده قسمت از سوالهای دانشمندان و پاسخ به آنها از سوی حکیم سبزواری تشکیل یافته، و استاد و حکیم بزرگ، سید جلال الدین آشتیانی آنرا تصحیح کرده، مقدمه نوشته و در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی به چاپ رسانده است. این حکیم بزرگ، در زمینه فقه و اصول و رجال هم تدریس و آثاری داشته، که متأسفانه روی آنها کاری صورت نگرفته و اقدام به چاپ نشده است! خصوصیات اخلاقی حکیم سبزواری را اینطور نوشته اند: ۱- مطالعه و تلاش پیوسته علمی. ۲- به هدر ندادن وقت و حداکثر

استفاده از آن ۳ - پرهیز از نام و عنوان و مظاهر دنیایی . ۴ - خودداری از بند و بستهای معمول دنیایی . ۵ - انتخاب زهد و ساده زیستی . ۶ - تامین زندگی از دارایی شخصی و ملک موروثی خود . ۷ - خودداری از نزدیک شدن به حکومتها برای بهره برداری مادی و اندوختن مال و ثروت . ۸ - مراقبت از اینکه فرزندان از عنوان او استفاده نکنند و به جان و مال مردم نیفتند و از این ناحیه سوء استفاده و فساد ناشی نگردد . ۹ - استفاده از دعاها و ذکرهایی که از ناحیه ائمه اطهار وارد شده و شیوه حکماء و فقهاء بزرگ هم در مورد ریاضت ، بر آن استوار بوده است . ۱۰ - حکیم سبزواری در مشرب عرفان پیرو ملاصدرا و میرداماد و عرفای دیگری بود ، که در شیوه عرفانی خود در چارچوبه شرع و احادیث اهل بیت (ع) حرکت می کردند . - مقدمه رسائل حکیم سبزواری ، ص ۲۰۴ - ۱۰۰ ؟ . این عالم گرانقدر علاوه بر مراتب علمی و عملی و اخلاقی ، در سرودن شعر به زبانهای عربی و فارسی نیز طبعی روان و شیوا داشت و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت . دیوان شعر اسرار سبزواری مشتمل بر غزلیات ، ترجیع بند ، رباعیات و ساقی نامه می باشد و تاکنون چندین مرتبه تجدید چاپ و منتشر گردیده است . سرانجام حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۹ هجری در سبزواری ، در ۷۷ سالگی بدرود حیات گفت و در همین شهر مدفون گردید . - فرهنگ شاعران زبان پارسی ، ص ۴۲؛ تاریخ فلاسفه ایران ، ج ۲ ، ص ۱۵۵ .

## رابرت هوک

رابرت هوک ، فیزیکدان شهیر انگلیسی روز هیجدهم ژوئیه سال ۱۶۳۵ میلادی در دهکده فرش واتر واقع در ساحل جنوبی انگلیس چشم به جهان گشود . پدرش کشیش همان محل بود و در خانه کوچکی زندگی می کرد . هوک از بدو تولد بسیار ضعیف و لاغر بود و چنانچه از یادداشت های دوران جوانی او بدست می آید ، کمتر غذایی به مزاجش سازگار بود ، به علت التهاب سینوس های پیشانی اش ، همواره سردرد و سرگیجه داشت ، دائما مبتلاء به زکام بود و از این بیماری به شدت رنج می برد ، شبها نمی توانست بخوابد و اگر هم ساعتی می خوابید ، در خواب با رویاهای ترسناک و کابوس های وحشتناکی دست به گریبان می شد و درد و بی خوابی سبب تندخویی و بی حوصلگی هوک و در نتیجه باعث گله و شکایت دیگران و رنجش دوستانش می گردید . علاوه بر این ، هوک از جمال و زیبایی بهره ای نداشت ، دماغش بسیار بزرگ و دهانش گشاد بود و قیافه مضحک او هر بیننده ای را از آینده وی ناامید می ساخت ! هوک سیزده ساله بود ، که پدرش را از دست داد . او پس از مرگ پدر به لندن رفت و به عنوان شاگرد ، پیش سر پتر للی یکی از نقاشان معروف مشغول به کار شد ، اما بوی رنگ های نقاشی ، سردرد او را افزایش داد ، ناچار نقاشی را ترک کرد و وارد مدرسه شهر وست مینستر شد . طولی نکشید که مورد توجه دکتر بوسیای استاد مدرسه قرار گرفت و بوسیای یار و همدم زندگی او شد . با آموختن هندسه و آشنایی جزئی با زبان های لاتینی و یونانی در ۱۸ سالگی وارد دانشگاه عجیب او در حکاکی روی چوب و فلز مورد توجه قرار گرفت و با آشنایی به موزیک ، به عنوان آوازه خوان در دانشکده کرایست چرچ دانشگاه آکسفورد مشغول به کار شد . هوک در این دانشکده ، پیش خدمت شخصی به نام گودمن بود و با پولی که از پیش خدمتی و آوازخوانی به دست می آورد ، زندگی خود را اداره می کرد . در دانشگاه آکسفورد ، عده معدودی از جوانان با استعداد ، که علاقه خاصی به علوم آزمایشگاهی داشتند ، دست به یک رشته مطالعات تازه ای زدند . رابرت بویل جزء گروه فوق بود ، که در زندگی هوک تاثیر فراوانی داشت . ولی هفت سال از هوک بزرگتر بود و مال و ثروت زیادی در اختیار داشت . رابرت بویل در سال ۱۶۵۵ هوک را که هنوز محصل بود ، به عنوان معاون آزمایشگاه خود استخدام کرد . هوک در این آزمایشگاه ، پمپ باد را اختراع نمود . در سال ۱۶۶۱ کتابی درباره خاصیت لوله های موئین و صعود مایعات در لوله های موئین نوشت و در این باره بررسی بیشتری نکرد ، اما کتاب او مملو از نظریات تیز و دارای روح آزمایش بود . هوک دریافت که حرکت اجسام ریز ، روی سطح مایعات و بالارفتن نفت از فتیله چراغ و حرکت شیره خام و پرورده ذرختان بر اثر خاصیت لوله های موئین است . در سال ۱۶۶۲



هنگامی که انجمن سلطنتی امتیاز خود را دریافت کرد، هوک را به عنوان کتابدار و متصدی انجمن استخدام نمود. در اینجا هوک اجازه داشت فقط هر هفته هنگامی که انجمن تشکیل می‌شود، چهار آزمایش مهم انجام دهد. او در سال ۱۶۶۵ کتابی درباره میکروگرافیا نوشت، این کتاب باعث شد که نام هوک جزء علماء بزرگ در تاریخ علوم ثبت گردد. کتاب او در انجمن‌های علمی انگلستان مورد توجه خاصی قرار گرفت و بعدها اسم هوک جزء دانشمندان مطالعه میکروسکوپی بیولوژی ثبت گردید. هوک با میکروسکوپی که اختراع کرده بود، پس از مطالعات زیادی، شرحی درباره چشم مرکب مگس و دگردیسی حشرات و ساختمان پر پرندگان نوشت. وی در شرح ساختمان چوب پنبه برای اولین بار لغت سل به معنای سلول را به کار برد و آن را کوچک‌ترین جزء چوب پنبه نامید. هوک به وسیله میکروسکوپ نه تنها در دنیای موجودات جاندار مطالعات فراوانی نمود، بلکه روی ساختمان اجسام جامد نیز مطالعه کرد. و اشکال مختلف بلورهای برف را تشریح و نقاشی نمود. با کمک آن دستگاه بیش از ۶۰ نوع اشیاء را مشاهده می‌نمود. او در تمامی رشته‌های علوم، آزمایش‌های دقیقی داشت. اولین دستگاه سنجش نور در مایعات و هم چنین اولین بارومتر یا هواسنج چرخی و غلظت سنج الکلی و اولین رطوبت سنج را اختراع کرد. هوک اولین کسی بود که درجه صفر میزان الحراره را نقطه انجماد آب قرار داد. او بنیانگذار علوم مربوط به آثار جوی بود. تئوری مکانیکی گرما و حرارت را تشریح کرد و ثابت نمود که: اجسام بدون وجود هوا نمی‌سوزند. هوک پس از آزمایش در ساختمان بلورهای کوارتز در داخل سنگ چخماق نتیجه گرفت، که ساختمان اجسام از بلورهای مخصوص و به اشکال مختلف تشکیل شده‌اند و بدینوسیله تفاوت فلزات و نمک‌ها را مشخص کرد. طاعون کبیر در سال ۱۶۶۵ و آتش سوزی بزرگ در سال ۱۶۶۶ نصف بیشتر لندن و اهالی این شهر را از بین برد. هوک به کمک کریستو فرورن در آبادی شهر لندن کوشید و یک هفته بعد از حریق، نقشه جدیدی برای ساختن لندن، که شکل یک مثلث بود، پیشنهاد کرد. نقشه شهرسازی هوک بعدها برای احداث ساختمان‌های نیویورک بکار رفت. در سال ۱۶۷۴ هوک کتابی درباره ستارگان و فاصله آنها نوشت و برای مشاهده آنها اولین تلسکوپ را اختراع کرد. مشهورترین اختراع هوک، اختراع پاندول ساعت و تنظیم کار عقربه‌های ساخت مچی بوسیله فنر بود. او پس از چند سال رقااص ساعت را اختراع کرد. در سال ۱۶۷۷ الدینبرگ منشی انجمن سلطنتی مرد و هوک به جای او منصوب شد. هوک در زمان اشتغال در انجمن، چندین بار با نیوتن مکاتبه نمود و درباره کشف علوم، با وی اشتراک مساعی کرد. در سال ۱۶۸۲ هوک انجمن سلطنتی را ترک نمود. در سال ۱۶۸۷ پسر برادرش که سال‌های متمادی با او زندگی می‌کرد، فوت شد و این واقعه، یک تشنج شدید برای هوک بود. بعد از گذشت یکی دو سال از این واقعه، هوک سلامت خود را از دست داد و در سوم مارس سال ۱۷۰۳ میلادی و در ۶۸ سالگی در لندن درگذشت. دو سال بعد از مرگ هوک، نسخه‌هایی از کارهای علمی او که در حدود چهارصد هزار لغت بود، پیدا شد. این یادداشت‌ها باعث شد که نام وی در زمره دانشمندان بزرگ در تاریخ علوم جاودان بماند. اگر چه هوک، بررسی‌های علمی و تحقیقات خود را به حد کمال نرسانید، ولی با فعالیت‌ها و تلاش‌های مداوم و خستگی‌ناپذیر خود توانست، کلیه تئوری‌های علمی را در اختیار علماء و دانشمندان بعد از خود قرار دهد. ل - ت - مور در شرح حالی که برای نیوتن نوشته، چنین متذکر می‌شود: بهتر بود که نیوتن در اوج شهرت و معروفیت خود، گذشت بیشتری از خود نشان می‌داد، و نسبت به هوک، یعنی این مغز متفکر و روح بزرگی که در زندان تن رنجور محبوس بود، محبت بیشتری می‌ورزید! بدین ترتیب رابرت هوک فیزیکدان معروف انگلیسی، با به جای گذاشتن دهها اکتشاف عظیم علمی، به خاطر اخلاق تند و خشن خود، مظلومانه و بدون مقبره مشخصی به آغوش خاک آرמיד. - دانشمندان بزرگ جهان علم، ص ۷۳.

### زید بن حارثه

زید بن حارثه از یاران بزرگ و ممتاز رسول خدا بود، که در همه جا مخصوصا در مواقع سخت و خطرناک پروانه وار شمع وجود

پیامبر (ص) را طواف می کرد. داستان کودکی زید داستان زیبا و شنیدنی است، او در روزگار کودکی به همراه مادر خود سعدی برای دیدار بستگانش به سوی قبیله ثعلبه بن عامر می رفتند که قبیله بنی قین قبیله مادری زید را مورد هجوم و غارت قرار دادند و زید به اسارت دشمن درآمد. مهاجمین به همراه اموال و افراد به اسارت گرفته، زید را هم به بازار عکاظ مکه بردند و آنطور که شیوه معمول آن روز بود، او را به عنوان برده به فروش رساندند! حکیم بن حزام زید را خریداری کرد و برای خدمتگزاری در اختیار خدیجه همسر رسول خدا قرار داد و خدیجه او را به رسول خدا هدیه کرد و زید هم نشینی و خدمتگزاری پیامبر (ص) را عهده دار شد. وقتی پیامبر (ص) از مکه برای یک سفر تبلیغی به طائف رفت زید که نوجوانی شده بود به عنوان محافظ همراه آن حضرت بود و آنگاه که دشمنان رسول گرامی اسلام را مورد حمله قرار دادند، او خود را مانند سپر قرار داده بود، سنگها به بدن او می خورد و او از وجود نازنین پیامبر (ص) دفاع می کرد. زید نوجوان به رسول خدا (ص) انس و علاقه زیادی پیدا کرده بود، بهمین دلیل وقتی پدر و عمویش برای یافتن و بردن او به مکه آمدند، نزد ابوطالب رفتند تا فرزند خود را که در خدمت رسول خدا بود تحویل بگیرند. پیغمبر (ص) هم او را آزاد گذاشت تا چنانچه خود بخواهد همراه پدر و عمویش به خانواده خود ملحق شود. اما با کمال تعجب مشاهده کردند زید حاضر نیست از کنار پیامبر (ص) جدا شود! پدر زید گفت: وای به حال تو، بردگی را بر آزادی ترجیح می دهی؟ و حاضر نیستی به خانواده خود بازگردی؟ زید گفت: همینطور است، آنچه من از این شخص دیده‌ام بر همه چیز ترجیح دارد و به هیچ شکلی حاضر نیستم از حضور پیامبر (ص) دست بردارم. پدر و عموی زید هم بسیار ناراحت شدند، از او قطع رابطه فرزندی کردند و رفتند، ولی ارتباط و محبوبیت او در نزد پیامبر (ص) آنقدر قوی و صمیمی شد که او را زید فرزند محمد (ص) می نامیدند، اما آیه قرآن نازل شد که: فرزندان را به نام پدران آنان بخوانید. - سوره احزاب، آیه ۵. زید که سومین مسلمان صدر اسلام است، هم چنان بزرگ می شد و خدمات او به پیامبر (ص) و اسلام گسترش می یافت و آنگاه که مسلمانان به خاطر نداشتن امنیت از مکه به مدینه هجرت کردند، او نیز به مدینه آمد و در هر نوبتی که اسلام و کشور مسلمانان مورد هجوم دشمن واقع می شد و پیامبر اسلام ناچار می شد دفاع انجام دهد، زید هم در هر جبهه‌ای برای حمایت از پیغمبر (ص) شرکت می کرد. جنگهایی که زید در آنها شرکت داشته و در چند مورد هم فرمانده سپاه اسلام بوده، عبارتند از: ۱ - جنگ قرده جمادی الاخر سال سوم هجرت. ۲ - جنگ خندق شوال سال پنجم هجرت. ۳ - جموم، ربیع الاول سال ششم هجرت. ۴ - عیص، جمادی الاول سال ششم هجرت. ۵ - حسمی، جمادی الاخر سال ششم هجرت. ۶ - جنگ طرف جمادی الاخر سال ششم هجرت. ۷ - جنگ مدین رجب سال ششم هجرت. ۸ - جنگ ام قرنه رجب سال ششم هجرت. ۹ - جنگ مریسبع شعبان سال ششم هجرت. ۱۰ - جنگ وادی القری رمضان سال ششم هجرت. ۱۱ - جنگ موته جمادی الاول سال هشتم هجرت. وضع ایمان و شجاعت زید تا آنجا بلند و شکوهمند گردیده بود، که آنطوری که تاریخ گواهی می دهد، او در جنگهای: قرده، جموم، عیص، حسمی، طرف، وادی القری، مدین و جنگ ام قرنه از سوی پیامبر (ص) فرماندهی ارتش اسلام را به عهده داشت و پیشرفتهای پیروزی‌های چشمگیری برای گسترش این آیین آسمانی به وجود آورده است. زید از یاران فداکار پیامبر گرامی اسلام بود، و نسبت به سایر رجال اسلام و صحابه آن حضرت دو خصوصیت منحصر به فرد داشت: ۱ - غیر از نام پیامبران و نام پیامبر اسلام، از میان مسلمانان و یاران پیغمبر (ص) تنها کسی که نام او در قرآن کریم آمده زید است. - سوره احزاب، آیه ۳۷. ۲ - زید، فرزندی به نام اسامه پرورش داد، که خدمات زیادی به پیامبر (ص) و اسلام نموده است. وقتی هم رسول ارجمند اسلام در جنگ مریسبع شرکت نمود، زید بن حارثه را به جانشینی خود و حکومت بر مدینه قرار داد. سرانجام این مرد بزرگ و مجاهد کم نظیر مسلمان در جنگ موته که فرماندهی ارتش اسلام را هم به عهده داشت، جمادی الاول سال هشتم هجرت شربت شهادت نوشید. - اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۲۷.

زید بن ثابت، از پدری به نام ضحاک و مادری به نام نوار در مدینه به دنیا آمد. وقتی رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرد، او یازده سال داشت، و آن گاه که پدرش در جنگ بعاث کشته شد، او چهارده ساله شده بود. زید کودک تازه مسلمانی بود، که در عین خردسالی، در برابر دستوره‌های پیامبر اسلام سر تا پا گوش و اطاعت بود. وقتی شهر مدینه مرکز جدید اسلام در مخاطره گروه‌های دشمن قرار گرفت، پیامبر و همه مسلمانان تصمیم گرفتند اطراف شهر خندق بکنند تا از نفوذ دشمن به داخل شهر جلوگیری به عمل آید. همه مسلمانان برای کندن خندق شرکت کردند، خود پیامبر (ص) نیز شرکت داشت و هر کسی مقداری از زمینی را که سهمیه او تعیین گردیده بود، با تمام توان و با هر وسیله ممکن گودال می‌کرد. زید هم که در جنگ خندق - سال پنجم هجرت - شانزده ساله شده بود، برای همکاری با مسلمانان حضور یافته بود، اما چون قدرت کلنگ زدن نداشت، خاکهایی را که دیگران کنده بودند از گودال بیرون می‌ریخت. پیغمبر (ص) یا مشاهده تلاش زید خرسند گردید و فرمود: زید خوب پسری است. البته قبل آن هم زید ایمان و ارادت خود را به پیامبر (ص) نشان داد بود، در همان روزهای ورود رسول خدا به مدینه و استقرار در خانه ابو ایوب انصاری اولین کسی بود که برای آن حضرت هدیه برد، زید بود. زید می‌گوید: مادرم یک سینی را از نان و روغن پر کرد و من آن را برای پیامبر بردم و حضرتش برایم دعا کرد. صداقت و درستکاری زید در پیشگاه پیامبر تا آنجا رسید، که پس از امام علی (ع) او دبیر پیغمبر (ص) و نویسنده وحی بود و حتی نامه‌های محرمانه رسول خدا را هم او می‌نوشت. زید می‌گوید: رسول خدا فرمود: نامه‌هایی برای من می‌آید، که دوست نمی‌دارم هر کسی آن را بخواند، آیا می‌توانی عبری بیاموزی؟ من این کار را قبول کردم و در مدت هفده شبانه روز زبان عبری فرا گرفتم. زید، علاوه بر نویسندگی برای پیامبر (ص) در حسابگری و ریاضیات هم وارد بود، به همین جهت از سوی رسول خدا ماموریت یافت حساب و تقسیم غنائم جنگ‌های: حنین و خیبر را انجام دهد. علم و دانش زید هم در سطح بالایی بود و او اخبار و احادیث زیادی از پیامبر (ص) بازگو کرده است. مقام علمی و آگاهی زید به احکام اسلام در میان مسلمانان در آنچنان مرتبه بالایی بود، که هر گاه می‌خواست سوار مرکبی شود، ابن عباس که‌نسال برای او رکاب می‌گرفت و می‌گفت: با عالمان و دانشمندان باید اینگونه رفتار نمود و احترام آنها را حفظ کرد. زید، در سال نهم هجرت در جنگ تبوک که رومیان علیه مسلمانان راه انداخته بودند شرکت داشت و از یاران مجاهد پیامبر (ص) محسوب می‌شد، حتی در همان جنگ پرچم قبیله بنی مالک را که در دست عماره بن حزم بود رسول خدا آن را گرفت و به دست زید داد، عماره ناراحت شد و گفت: مگر از من خطا و لغزشی سر زده است؟ رسول خدا (ص) فرمود: نه، بلکه قرآن حق تقدم دارد و زید از تو بیشتر قرآن حفظ کرده است. زید بن ثابت به سال ۵۴ هجری در ۶۵ سالگی در مدینه وفات کرد.

### سید رضا موسوی هندی - اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۳۳.

هشتم ذی قعدة سال ۱۲۹۰ هجری قمری، سید رضا موسوی هندی، در نجف اشرف به دنیا آمد. سید رضا یک برادر بزرگتر بنام سید باقر و یک برادر کوچکتر از خود بنام سید هاشم داشت، اما آن روزی که سه برادر به همراه پدر خود نجف اشرف را ترک می‌گفتند، سید رضا هشت سال بیشتر نداشت. آنان همه در سال ۱۲۹۸ به شهر سامرا رفته بودند، تا از حوزه درسی عالم بزرگ و معروف آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی استفاده کنند، همگی در مجلس درس آن استاد حضور یافتند، اما سید رضا هنوز دوره‌های مقدماتی و ادبی را نخوانده بود و به آن حد نرسیده بود که بتواند از درس خارج استاد استفاده کند. بدین جهت پدرش توضیح داد: این پسر یک کودک باهوش و استثنایی است، در مدت کمی قرآن را آموخته است و از درک و استعداد بالایی برخوردار می‌باشد. استاد نگاه عمیقی به سید رضا انداخت و این حدیث پیامبر را خواند: علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس اراده فرماید، جایگزین می‌گرداند. سپس کودک را با لحن پرجاذبه‌ای مورد تشویق و تقدیر - منیه المرید، ص ۵۳ - .

قرار داد. سید رضا مدت سیزده سال در سامرا تحصیل علم کرد و ادبیات و علوم مقدمات را آموخت و در سال ۱۳۱۱ برای ادامه تحصیل و تدریس به نجف اشرف بازگشت. او به رشته‌های علم فقه و اصول علاقه زیادی داشت و به آن اهمیت زیاد می‌داد، اما در ضمن به شعر و ادب و علم بیان و حفظ و سرودن شعر هم می‌پرداخت. در زمینه تهذیب نفس و خودسازی اخلاقی دوره‌هایی را گذرانید و به مقام معنوی و روحانی بلندی دست یافت. اما آنچه بیشتر موجب شهرت و بلندنامی او گردید، تسلط و مهارت او در بلاغت و ادبیات بود، که در سرودن قصیده‌های جذاب و مرثیه‌های حماسی نمودار می‌گشت، گویندگان آن را حفظ می‌کردند و در مجالس و محافل می‌خواندند. سید رضا حدود چهل سال با ادیبان معروفی چون سید جعفر حلی، شیخ محمدجواد شبیبی، شیخ هادی کاشف الغطاء و شیخ محمد سماوی و شاعران دیگر ارتباط داشت، با آنان همنشینی و محافل شعری و ادبی برگزار می‌کرد. کار شعر و ادب سید رضا اوج و اعتلاء بلندی یافت، تا آنجا که وی را از بزرگترین پایه گزاران نهضت ادب عربی در آغاز قرن بیستم میلادی دانسته‌اند، او در طول نیم قرن یکی از چهره‌های درخشان شعر عراق شمرده می‌شد و چیزی که بر شهرت او افزود نامه‌ای بود که وی آن را برای شیخ رضا اصفهانی نوشت، این نامه که از چهارده سطر تشکیل می‌شد مهارت و ذوق فوق العاده‌ای در آن بکار گرفته شده بود، به طوری که آن را هم به صورت شعر و هم به صورت نثر می‌توان خواند! پس از این هنرمندی عظمت اشعار او در عراق آنقدر بالا گرفت، که قصیده‌ها، جج، و مدایح و مرثیه‌های او را خطباء و ادباء و طلاب و نیز کودکان و نوجوانان قبل از اینکه چاپ شود، دستنویس می‌کردند، حفظ می‌نمودند و سینه به سینه به دیگران منتقل می‌کردند و در همه مجالس و محافل دینی قرائت می‌گردید و مورد توجه همگان قرار می‌گرفت. سید رضا هندی به خاطر سرودن قصائد ناب خود، شهرت و عظمت بلندی یافته بود، اما او از لحاظ فضائل اخلاقی چنان آراسته و متواضع بود، که هرگز به خصلت ناپسند تکبر و غرور آلوده نشد، منش بزرگوارانه‌ای داشت، با افراد عادی و روستایی رفت و آمد داشت و با افراد درس ناخوانده مدت‌ها گفتگو می‌کرد و به ارشاد آنان همت می‌گماشت. او کم سخن می‌گفت و بیشتر می‌اندیشید، و در عین نامساعد بودن وضع اقتصادیش قناعت و کم توقعی را شیوه خود قرار داده و وضع ظاهری خود را مرتب و بزرگوارانه می‌آراست. آنچه بیشتر مایه شهرت و شخصیت او گردید، قصیده کوثریه او بود و سبب سرودن این سروده پر حماسه هم این بود که شیخ عبد علی آل حاج منصور پاشا که احتمالاً از شیوخ قبائل عرب بوده، بخاطر عشق و علاقه خود به علم و ادب، علماء و دانشمندان را به خانه خود دعوت می‌کرد و محفل علم و ادب تشکیل می‌داد. در یکی از جلسه‌ها سخن از شیخ کاظم ازری حکیم و شاعر بلندپایه عرب (۱۲۱۲ - ۱۱۴۳) به میان آمد، یکی از دانشمندان اظهار تاسف کرد که چرا اکنون کسی را نداریم که کار ازری را انجام دهد و جای او را بگیرد؟ سید رضا هم که در آنجا حضور داشت از آن اظهار تاسف ناراحت شد و از همانجا تصمیم گرفت جای حماسه ارزی را پر کند. سال ۱۳۳۵ هجری بود، سید رضا پس از پایان جلسه به خانه رفت و با فکر و اندیشه حساب شده‌ای تا به صبح بیدار ماند و هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که قصیده کوثریه را سرود و به پایان رسانید و سه روز بعد آن را در حضور جمعی از دانشمندان و اهل ادب خواند و همگان را مات و شگفت‌زده کرد! آن گاه خبر آفریده شدن چنین چکامه‌ای به گوش دیگران رسید، افراد برای تهیه آن مراجعه می‌کردند و قصیده آنقدر مورد توجه مردم واقع شد که یکی از روزنامه‌های نجف اقدام به چاپ آن نمود. از تاریخ سرودن قصیده کوثریه اکنون ۷۹ سال می‌گذرد، اما هنوز در میان ادیبان و علاقمندان به خاندان پیامبر (ص) مخصوصاً برای کسانی که با شعر و ادبیات عربی آشنایی دارند، این قصیده اصالت و ظرافت و جاذبه خود را حفظ کرده، و شاعران متعددی به ترجمه و تقلید و استقبال آن اقدام کرده‌اند. این قصیده ارزشمند دارای ۵۴ بیت می‌باشد، مخاطب آن امام علی (ع) است، برخی هم آن را به شعر ترجمه کرده‌اند، اما به راستی ظرافتهای قالبی و معنوی آن را در اشعار فارسی نمی‌توان گنجاند. والی برای اینکه در اینجا از مضامین بلند آن قصیده بهره‌ای برده باشیم، ترجمه آزاد برخی از آن را می‌آوریم: آیا این دندانهای فاصله دار توست، یا دانه گوهری است؟ آیا این شکر است یا شهد زلال آب دهان تو؟ به دندانهای شفاف تو بود که آفریدگار

آن گفت: ما به تو کوثر دادیم. آیا این خال است بر گونه ات، یا دانه مشکی است، که گل سرخ را با آن نقطه گذاشته‌ای؟ آیا آن خال بر گونه، سوده اسپند است، که بر منقل آتش افروخته‌ای قرار گرفته؟ هان ای عاشقان! این اسیر فتنه را دریابید، که دل به هوای آهو بچه‌ای داده است، که چشمانی سیاه و درشت دارد. برای دلدادگی، سحر گاهان قبل از طلوع صبح برخیز، زیرا کامیابی زندگی از آن کسی است که سحر خیز باشد. من این شیوه را برگزیده‌ام، تو نیز اگر گناهکاری به راه من قدم گذار. من کارنامه‌ام را سیاه کرده‌ام، اما وکالت کار خود را به مولایم حیدر وا گذاشته‌ام. او در مصائب دنیا پناهگاه من است، و در قیامت نیز دستگیریم خواهد کرد. با مهر و محبت او همه نعمتها بر من تمام است و دامنه نعمتها بیش از آن اندازه است که بتوان به شماره آورد. آیا او که خود ساقی حوض کوثر است، مرا از نوشیدن آب کوثر جلوگیری می‌کند؟ آیا او از کنار سفره ایکه برای دارا و تهیدست گسترانیده شده، مرا خواهد راند؟ ای آنکه آثار عظمت آن امام را نمی‌پذیری، فضائل او انکار شدنی نیست. اگر از آن جهت که تاریخ روزگار را نمی‌شناسی و مقام بلند ابوالحسن را نادیده می‌انگاری، آثار او را در بدر و احد و خندق و خیبر به جوی. در این جنگها چه کسی بود که دژهای کفر و الحاد را درهم فرو ریخت و آئین اسلام را آبادانی بخشید؟ عالم و شاعر بزرگ، سید رضا موسوی هندی، پنجشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۶۲ هجری قمری در حالی که میهمان سادات یکی از قبائل عرب بود در اثر سکنه قلبی در ۷۲ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد، جنازه‌اش را به نجف اشرف منتقل کردند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بر آن نماز خواند و در محله حویش نزدیک مسجد شیخ انصاری، در مقبره پدریش به خاک سپرده شد. از این عالم ربانی آثار و کتابهای دیگر علمی هم به یادگار مانده است، که تعدادی از آن را می‌آوریم: ۱- بلغه الراحل، پیرامون مسائل اعتقادی. ۲- میزان العادل بین الحق و الباطل، درباره نبوت خاتم المرسلین (ص). ۳- درر البحور، درباره عروض و قافیه. ۴- الوافی فی شرح الکافی، در مورد عروض و قافیه. ۵- تقریرات درس سید بحر العلوم، استاد او. ۶- الرحله الحجازیه، سفرنامه حج او در سال ۱۳۴۷. ۷- دیوان السید الموسوی الهندی، که در قم نیز تجدید چاپ شده است.

### شیخ محمد خیابانی چکامه کوثریه، ص ۳۷ - ۸؛ القصیده الکوثریه، ص ۴ - ۲.

به روی خرابه‌های دیروزی، باید عمارت فردا را برپا کرد. این یکی از سخنان حکیمانه آزادیخواه بزرگ و مبارز نستوه ضد استعمار، شیخ محمد خیابانی است. شیخ محمد خیابانی، فرزند حاجی عبدالمجید خامنه‌ای در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در قصبه خامنه، یکی از قصبه‌های مهم اورتق از توابع تبریز، چشم به جهان گشود. حاجی عبدالمجید پدر محمد در روسیه تجارت می‌کرد و حدود سی سال در پتروفسکی پایتخت داغستان اقامت داشت. محمد از همان روزهای کودکی در خامنه محل تولد خود به مکتبخانه سپرده شد، مقدمات و علوم و معارف معمول روز را فرا گرفت، بعد روانه روسیه شد و مدتی در حجره پدر خود به کسب و تجارت پرداخت و رموز کار و اقتصاد آن زمان را آموخت و پس از چندی باز به تبریز برگشت. وی در تبریز مشغول تحصیل علوم دینی گردید و فقه و اصول را نزد مرحوم حجه الاسلام حاجی میرزا ابوالحسن مجتهد انگلی آموخت و از شاگردان خوش استعداد و سرشناس حوزه درس مجتهد انگلی مطرح گردید و در مدت کمی به خاطر استعداد سرشار، حافظه قوی و کوشش فراوان قریب الاجتهاد شد. آن گاه عالم هیات و نجوم و حساب را از مرحوم میرزا عبدالعلی، منجم معروف فرا گرفت و در این علوم هم سرآمد شد و از دیگران گوی سبقت را ربود. زیرا وی می‌توانست مسائل مشکل و پیچیده هیات را به خوبی حل کند و حتی تقویمهای رومی هم می‌نوشت و بالاخره در علم کلام و ادبیات و حکمت نیز به دانائی و مهارت زیادی رسید. شیخ محمد خیابانی علاوه بر مقام بلند علم و دانش، در زهد، تقوی، و اخلاق و فضائل انسانی هم به مرتبه درخشانی رسیده بود، تا آنجا که در عین حالی که جوان بود، پس از فوت پدرزن خود حاجی سید حسین آقا پیشنماز خامنه، وی حدود چهار سال ظهرها در مسجد جامع و شبها و صبحها در مسجد کریمخان امامت جماعت می‌کرد، و با توجه به اینکه وی عالم زاهد و پرهیزگاری بود، بیش از

هزار نفر در نماز جماعت او شرکت می‌کردند. در سال ۱۳۲۴ رژیم حکومت ایران تغییر کرد و اصول حکومت شوروی در ایران برقرار شد، مرحوم خیابانی وارد یک زندگی سیاسی جدید شد و شروع به مقدمات دوره حیات سیاسی خود نمود، چون امام صادق (ع) فرموده است: هر کس سر از خواب بردارد و در فکر چاره جوئی مشکلات مسلمانان نباشد، مسلمان واقعی نیست. - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۴. بدین جهت در روزهایی که قوای ارتجاع و لشکر محمد علی میرزا دورتادور شهر تبریز را محاصره کرده و آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، مرحوم خیابانی تفنگ به دوش گذاشت و در سنگرها همراه مجاهدین به دفاع از مشروطیت و آزادی پرداخت. هر گاه هم در مجاهدین سستی احساس می‌شد، خیابانی با نطقهای شیرین و سخنرانی‌های مهیج در آنان روح امید می‌دمید و آنان را گرم و مقاوم می‌کرد. این روحانی مجاهد در عین حالی که تفنگ بدوش گرفته بود و در سنگرها به دفاع می‌پرداخت، در انجمن ایالتی نیز عضویت فعال داشت تا اینکه سلطنت محمدعلی میرزا پایان یافت و انقلاب داخلی تا اندازه‌ای سپری شد، اعلامیه انتخابات مجلس دوم از سوی دولت جدید منتشر گردید و در آذربایجان هم انتخابات شروع شد. شیخ محمد خیابانی بخاطر علم و دانش و روحیه قوی و بینش وسیعی که داشت، در میان مردم محبوبیت زیادی پیدا کرده بود، بدین جهت در دوره دوم قانونگذاری به سال ۱۳۲۷ هجری قمری با اکثریت آراء از سوی مردم آذربایجان به نمایندگی مجلس برگزیده شد و روانه تهران گردید. در سال ۱۳۲۹ روسیه به ایران اولتیماتوم داد، ولی خیابانی و طرفداران آزادی خواه او در مقابل آن اعتراض کردند. وی در مجلس یک ساعت درباره ضررهای پذیرفتن اولتیماتوم روس سخنرانی کرد، اما دولت اولتیماتوم را پذیرفت و حتی مجلس را هم با زور سرنیزه بست، ولی شیخ محمد در خیابان سبزه میدان تهران بالای سکویی رفت و علیه رفتار حکومت و اولتیماتوم دشمن در میان مردم یک سخنرانی آتشین ایراد کرد، حکومت او را به کاشان و قم تبعید کرد، ولی خیابانی خود روانه مشهد گردید. مشهد هم تحت سیطره روس بود، بدین جهت خیابانی مصلحت در این دید که سرگرم کار و تجارت شود، در ضمن روی مسائل اجتماعی و سیاسی مطالعه کند و یاران خود را برای اقدامهای بعدی آماده نماید. پس از انقلاب فوریه و سقوط دولت استبدادی روس، از آزادیخواهان آذربایجان دست بکار شدند، خیابانی حزب آزادی خود را پس از پنج سال تعطیلی تشکیل داد و روزنامه تجدد ارگان حزب خود را منتشر ساخت. در اواخر شعبان ۱۳۳۷ هجری قمری ترکان عثمانی به بهانه تنبیه آشوری‌ها و آزاد ساختن ارومیه و سلماس وارد آذربایجان شدند، قسمتهای غرب و شمال آنجا را تصرف کردند و با یک ارتش دو هزار نفری وارد تبریز شدند، و در حالیکه ده هزار ایرانی در اثر گرسنگی و تنگدستی جان خود را از دست داده بودند، مهاجمین هم به غارت اموال و غله انبارهای مردم آذربایجان پرداختند، اما خیابانی و یاران او که از قبل توانسته بودند یک نیروی مسلح و منظم حدود پانصد نفری تشکیل بدهند، تا حدود زیادی تجاوز مهاجمین را مهار کردند و جان و مال مردم را حفظ نمودند. در این گیرودار دردناک خیابانی و تعدادی از یاران او به دست ماموران عثمانی دستگیر و زندانی می‌شوند و کشور همچنان میدان تاخت و تاز دشمن مهاجم می‌ماند. در دوره چهارم مجلس، خیابانی و یاران حزب آزادیخواه او شش کرسی مجلس را احراز می‌کنند، در برابر قرارداد استعماری و وثوق الدوله با انگلیسها مخالفت می‌کنند و در روزنامه تجدد آن را غیرقانونی اعلام می‌نمایند، از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری می‌کنند، با میرزا کوچکعلی معروف به سردار جنگل مبارزه گیلان و تبریز را علیه استبداد اتحادی می‌بخشند، که نخست وزیر وقت مشیرالدوله پیرنیا برای دستگیری خیابانی نیرو به تبریز می‌فرستد، و سرانجام این روحانی مجاهد و آزادیخواه پس از یک عمر چهل و یک ساله سراسر آوارگی و فداکاری در راه استقلال کشور و مبارزه با استعمار، طی یک درگیری با ماموران حکومت وی و همراهانش، ۲۹ ذی حجه در سال ۱۳۳۸ هجری قمری شهید می‌گردد. - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی چاپ برلین ص ۳۸ - ۲۳؛ بیدارگران اقلیم قبله ص ۱۳۷ - ۵۷؛ فرهنگ فارسی معین، اعلام ج ۱، ص ۲۹۰. .

در نیمه جمادی الاول سال ۱۲۳۰ هجری قمری در شیراز کودکی چشم به جهان گشود که نام او را محمدحسن گذاشتند. این کودک هنوز روزهای کودکی خود را پشت سر می گذاشت که نعمت پدرش سید محمود را از دست داد، ولی دایی مهربانش سید حسین موسوی معروف به مجدالاشرف، سرپرستی و نگهداری او را به عهده گرفت. محمدحسن از همان روزهای کودکی هوش و استعداد بالایی داشت، به طوری که وقتی دائیش در خانه برای او معلمی قرار داد، وی در حالی که هشت ساله شد همه مقدمات و علوم ادبی را فرا گرفته بود، شیوه وعظ و خطابه را آموخته بود و هر روز یک صفحه از کتاب ابواب الجنان را از بر می کرد. اما در همان ایام دایی مهربان و سرپرست محمدحسن هم از جهان چشم فرو بست و او در حالی که از مصیبت پدر و دایی رنج می برد، آموختن دو علم مهم فقه و اصول را شروع کرد و برای ادامه تحصیل در سال ۱۲۴۲ به حوزه علمی بزرگ اصفهان هجرت کرد، در مدرسه صدر اقامت نمود و از حوزه درسی شیخ محمدتقی و سید حسن مدرس بهره فراوان علمی برد. محمدحسن در حالی که به بیست سالگی رسیده بود و از استاد دیگر خود بیدآبادی اجازه اجتهاد گرفته بود، سال ۱۲۵۹ روانه نجف اشرف شد و در آن حوزه علمی کهن به ادامه تحصیل در علوم اسلامی پرداخت. استادان مهم محمدحسن عبارت بودند از: محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام، محمدحسن آل کاشف الغطاء و شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری. اما رابطه علمی استادی و شاگردی شیخ مرتضی انصاری با محمدحسن شیرازی تا آنجا محکم شد و استاد برای شاگرد خوش استعداد خود اهمیت در نظر می گرفت، که بارها می گفت: من درس را فقط بخاطر سه نفر می گویم: میرزا حسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی، آقا حسن نجم آبادی تهرانی. وضع درس و فهم میرزا محمدحسن شیرازی، در حوزه درسی شیخ اعظم انصاری به گونه ای بود و او آن چنان برای ضبط و تحقیق روی مطالب استاد، دقت به خرج می داد که هرگاه او به مطالب درسی استاد ایرادی وارد می کرد، استاد به حرفها و نقطه نظرهای شاگرد خوب گوش فرا می داد و به دیگران نیز می گفت: ساکت باشید، جناب میرزا حرف می زند. کار درس و فضل و علم و دانش و قدرت اجتهاد و استنباط آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی در حوزه علمی نجف به جایی رسید، که وقتی مرجع بزرگ تقلید شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۸۱ هجری رحلت نمود و مردم درباره تکلیف خود در موضوع مهم تقلید از شاگردان فقیه و ممتاز شیخ انصاری، به پرس و جوی مرجع تقلید جدید پرداختند، شاگردان ممتاز شیخ در خانه عالم بزرگ میرزا حبیب الله رشتی جلسه ای تشکیل دادند و به اتفاق نظر میرزا محمدحسن شیرازی را برای مرجعیت تقلید معرفی کردند. آن گاه به سراغ او فرستادند، او را حاضر نمودند و در مجلسی که عالمان بزرگ و پرهیزگار: آقا حسن نجم آبادی، میرزا عبدالرحیم نهاوندی، میرزا؛ بخ. حبيب الله رشتی و میرزا حسن آشتیانی حضور داشتند، موضوع مرجعیت و ریاست دینی را با او مطرح نمودند و نتیجه بحث و اتفاق نظر خود را بیان کردند، اما او بار این مسئولیت را نپذیرفت و میرزا حسن آشتیانی را از خود لایقتر دانست، ولی میرزا حسن آشتیانی او را از هر جهت ممتاز و لایق معرفی کرد و حتی پذیرفتن این مسئولیت را برای او واجب عینی شمرد و میرزای شیرازی هم در حالی که به خاطر بیم از مسئولیت مرجعیت تقلید و امکان ناتوانی خود، اشک بر گونه سرازیر داشت، زعامت دینی مسلمانان را قبول کرد. از آن پس میرزا محمدحسن شیرازی، معروف به میرزای بزرگ، مرجعیت عامه دینی را عهده دار شد و مردم عرب و عجم و خاص و عام در سراسر بلاد اسلامی به تقلید و متابعت او گردن نهادند. مدت مرجعیت میرزای شیرازی در نجف اشرف ده سال طول کشید و او در سال ۱۲۹۱ طبق مصالحی نجف را ترک گفت و در سامرا رحل اقامت انداخت. آن گاه این شهر که مدفن امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) هم در آن قرار داشت به مرکز عظیم علمی تبدیل گشت و فضای علم و روحانیت، بر آن حاکم گردید، و عظمت اسلام از وجود مرجعیت بی نظیر عالم تشیع و پیشوای بزرگ صاحب نفوذ، بر سراسر جهان پرتوافشانی نمود. به سال ۱۳۰۹ در زمان ناصرالدین شاه، قرارداد امتیاز انحصار دخانیات ایران، با یک کمپانی انگلیسی بسته شد و این کار موجب سلطه استعمار بر یک کشور مسلمان می گردید. این بود که علماء بزرگ ایران، در تهران و تبریز و عالم مجاهد سید جمال

الدین اسدآبادی طی نامه‌ها و تقاضاهایی مبنی بر لغو چنین قرارداد خطرناکی، موضوع را با مرجع و پیشوای مقتدر جهان تشیع، آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی که در سامرا می‌زیست، در میان گذاشتند و آن قهرمان مجاهد و ضد استعمار با نوشتن دو سطر نامه و بیان فتوای بی سابقه‌ای، استفاده از دخانیات را برای همه مسلمانان ممنوع و حرام اعلام کرد و همین فتوای عمیق و قهرمانانه موجب لغو قرارداد- تحریم تنباکو، ص ۱۰۰؟. انگلیس با ایران گردید و شکوه و عظمت اسلام و مرجعیت عالمگیرتر از گذشته گردید. میرزا محمدحسن شیرازی اخلاق گرم و جذابی داشت، از هوش و فراست بالایی برخوردار بود، مساعده‌های مالی زیادی نسبت به محرومین و تهیدستان می‌نمود، برای رسیدگی به طلاب نیازمند بازرسینی تعیین کرده بود تا با حفظ حرمت افراد از آنان حمایت به عمل آید. برخی از مجموعه آثار علمی او عبارتند از: کتاب طهارت، کتاب مکاسب، رساله‌ای در باب رضاع، رساله‌ای در باب اجتماع امر و نهی، تلخیص مباحث اصول شیخ انصاری، حاشیه بر نجاه العباد، تقریرات اصول، ذخایر الاصول، مجموعه فتاوی به عربی، صد مسئله فارسی. سرانجام این مرجع کم نظیر تقلید، بعد از نماز شب چهارشنبه، بیست و چهارم شعبان ۱۳۱۲ هجری قمری در اثر بیماری سل در شهر سامرا چشم از جهان فرو بست، جسد او را از مسیر کاظمین، بغداد و کربلا به نجف اشرف حرکت دادند، از همه این شهرها میلیونها نفر از عالمان و مردم، فرسنگها جنازه او را تشیع نمودند و آن را با یک دنیا تجلیل و عظمت در جوار امام امیرالمومنین (ع) به خاک سپردند. - فوائد الرضویه، ص ۴۸۵؛ هدیه الاحباب، ص ۲۷۰؛ فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۸۵۱؟. پایان.